واللہ جہراً باید خواہ یا قصر در محاربہ صغیر و کبیر **فصل پنجم** در ذکر اللہ حاضری **فصل ششم** فی طریق تعلیم الذکر۔
فصل ہفتم در ذکر نفی و اثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاہوتی **فصل ہشتم** در ذکر یک ضربی
تا دوازدہ ضرب **فصل نہم** در ذکر حدادی **فصل دہم** در ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور **فصل یازدہم**
در ذکر پنجتن پاک و ذکر کشف روح رسول اللہ و کشف الارواح و اسمار ملائکہ و اسم شیخ **فصل دوازدہم** در ذکر
حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضے صفات بسوے صفات دیگر **فصل سیزدہم** در ذکر جبر ئیلی و
سہروردی و بدلا و فنا و بقا و ذکر جبروت و یاہو و کشف ملکوت و حضور و یا حی یا قیوم و لاہو الا ہو **فصل چہاردہم**
در اسمار اذکار یذکرون اہل اللہ **فصل پانزدہم** در معرفت اذکار عربی و فارسی و ہندی و بعضے سلوک جوگیہ و اذکار
ایشان و جلسہ **فصل شانزدہم** در ذکر اسم جلال و جمال و مشترک **فصل ہفتدہم** در شغل آئینہ و نظر بر دو چشم
در بالای ابرو **فصل ہشتدہم** در مراقبہ و در بیان مراقبہ سلسلۂ نقشبندیہ **فصل نوزدہم** در ذکر جا انوار ان **فصل
بستم** انواری کہ در حالت ذکر ظاہر شوند **فصل بست و یکم** در علامت آواز شیطانی و رحمانی +

فصل اول در فوائد ذکر جہر قال اللہ تعالی فاذکروا اللہ ذکرا کثیرا یعنی یاد کنید خدای عزوجل را یاد کردنی بسیار پس یکے
از خصائص ذکر اینست کہ ہیچ وقت منع نیست بلکہ ہمہ اوقات مامور و ماجورست اعلم ان الذکر محبوب فی جمیع
الاحوال الا فی احوال ورد الشرع یعنی انہ یکرہ الذکر حالۃ الجلوس علی قضاء الحاجۃ و فی حالۃ الجماع
و فی حالۃ الخطبۃ لمن سمع صوت الخطیب و فی القیام فی الصلوۃ و لا یکرہ فی الطریق و لا فی الحمام اجمع العلماء علی
جواز الذکر بالقلب و اللسان للمحدث و الجنب و الحائض و النفساء و ذلک فی التسبیح و التحمید و التہلیل و التکبیر
و الصلوۃ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و دعاء غیر ذلک و لکن قراۃ القرآن حرام علی الجنب و الحائض و النفساء
سواء قرأ قلیلا او کثیرا حتی بعض آیۃ و یجوز لہم اجراء القرآن علی القلب من غیر لفظ ثم لا ینبغی ان یترک الذکر
باللسان مع القلب خوفاً من ان تظن بہ الریاء بل یذکر بہما جمیعاً و یقصد بہما وجہ اللہ تعالی و قد قدمنا علی الفضیل
ابن عیاض رحمۃ اللہ ان یترک العمل لاجل الناس ریاء و لو فتح علی الانسان علیہ باب ملاحظہ
الناس و الاحتراز من تطرق ظنونہم الباطل لانسد علیہ اکثرہ ابواب الخیر و ضیع علی
نفسہ شیئا عظیما من مہمات الدین او لیس ہذا طریقۃ العارفین ہذا النقل من اذکار النووی
نقل ست از حضرت بندگے شیخ عبد اللہ قدس سرہ العزیز کہ میفرمودند کہ پیر دستگیر بندگی
حضرت شیخ قطب الدین حاجی قدس اللہ سرہ العزیز میگفتند کہ اوائل ذکر جہر دوازدہ سال گفتم از
شام تا صبح و از صبح تا شام فائدہ کہ در ذکر جہر یافتم در ہیچ عبادتی نیافتم چون ختم قرآن میکردم کمتر از ختم نمیکردم چون نماز
میگزاردم کمتر از ہزار رکعت نگزاردم و صائم الدہر بودم بلکہ در ہر ماہ اکثر روزہ طی میداشتم و چون دعوت اسماء میکردم

فصل اول در فوائد ذکر جہر

کمتر از لک بار نخوانده‌ام فاما ثمره بے شمار در ذکر جهر دیده‌ام هیچ از یها ندیدم **فائده** یاغوث اذا جاءک

العطشان فی یوم شدید الحر وانت صاحب ماء البارد ولیس لک حاجة بالماء فلو کنت تمنعه فانت

ابخل الابخلین فکیف امنعهم وانا شهدت علی نفسی فانی ارحم الراحمین یاغوث گاهی که بیاید بر تو تشنه در روز سخت گرما و تو

مالک آبِ سرد باشی و ترا هیچ حاجتی نباشد اگر منع کنی تو آن آب از و پس بخیل ترین بخیلان باشی پس چگونه

منع کنم ایشان را از رحمتِ خود که من گواه میکردم بر ذاتِ خود بدانچه ارحم الراحمینم یعنی طالب را نسبت کرده

است بر تشنه که غایت از شوق طلب بر تو بیاید و تو صاحبِ آبِ سرد باشی یعنی مرشد کامل باشی و بر مقامات

باطن مالک شده باشی و او را ارشاد نکنی پس تو بخیل ترین بخیلان باشی زیرا چه من ایشان را از رحمتِ خود منع

نمی کنم تو ایشان را چرا از ارشاد منع میکنی و من بر ذاتِ خود گواه میگیرم که من از همه موجودات رحیم ترم یعنی صفت

رحمت سبقت کرده است بر غضب من کما قال الله تعالی فی حدیث القدسی سبقت رحمتی علی غضبی ؛

فصل دوم در ارشادِ تلقین که از پیران رسیده است بدانکه مرشد طالب را فرماید سه روز متواتر روزه دارد

فصل دوم در ارشادِ تلقین که از پیران رسیده است

اگر تواند طے کند و الا به اندک طعام افطار نماید و هر روز کلمهٔ تهلیل و استغفار و درود هر سه هزار بار بگوید و بعد سوم روز

غسل کرده پیشِ مرشد بیاید پس بفرماید که مرید فاتحه و اخلاص و آمن الرسول و استغفار و شهد الله انه لا اله

الا هو والملائکة واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم بخواند و بعده بگوید که بیعت کردی

برین ضعیف و خواجه این ضعیف و خواجگان خواجه ما و بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حضرت رب العزت عهد

کردی که جوارح را بر نهجِ شرع مستقیم داری و دل را بمحبت خدا تعالی دهی درین وقت دستِ راستِ او بر دست

چپ خود گیرد و پیشِ او نشسته باشد و دست بدامن طالب زند و اگر در مجلس هجوم زیاده بود دامن گرفته

گیرند و هم چرا مرید گوید بیعت کردم و عهد بستم که بر نهج شرع باشم و دل را به محبتِ حق صرف نمایم بعد ازان مرشد او

را در خلوت پیشِ خود به ادب بنشاند هر ذکرے که ملائم حالِ مسترشد داند تلقین فرماید و باقی خود بدو دهد تا با عزاز

تمام نگاهدارد و خلوت چنان باید که کسے غیر از مرشد و مسترشد در میان نباشد چه هر طالبے با سراری مخصوص است

و وصیت کند بر حکم مرشد ذکر را در کار فرماید و از گفتار و اظهار دور دارد تا ثمر اسرار و انوار گردد و طریق تلقین

آنکه یکبار مرشد بگوید و مسترشد بشنود و باز مسترشد ذکر بگوید و مرشد بشنود و سه بار تکرار کند و حواله سازد بعضے مرشد

بگویند چنانچه ما را از پیران رسیده است حواله تو کردیم و مسترشد بگوید قبول کردیم نقل است که روزی امیر المومنین

علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله دلنی الی اقرب الطریق الی الله وافضلها عند الله واسهلها الی عباد الله فقال

صلی الله علیه وسلم دوام ذکر الله تعالی فی الخلوة والجلوة وقال علیه السلام غمض عینیک واسمع منی حتی اقولها

فقال صلی الله علیه وسلم لا اله الا الله ثلث مرات رافعا صوتا مغمضا عینیه وعلی رضی الله تعالی عنه

یسمع ثم قال لا اله الا الله ثلث مرات والنبی صلے الله علیه وسلم یسمع فاجازه له صلے الله علیه وسلم ان یلقن لغیره ثم لقن علی رضی الله تعالی عنه للحسن البصری وهو لقن حبیب العجمی وعبد الواحد بن زید

فائده وقت پوشانیدن کلاه این آیت سه بار بخواند ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علے نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما + درین راه صادق کسی ست که قدر تاقیه بداند **رباعی** در تاقیه جمله عشق وشوق ست همه + اسرار جمال دوست ذوق ست همه + چون بر سر خود بنهادی آن مونس دست بسوز د عشق او چو شوق ست همه + لباس التقوی ذلک خیر والعاقبة للمتقین بعده دوگانه را ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص سه بار بخواند بعد از سلام دعا بخواند مستجاب ست ونیز امر کند طالب را که بعد از هر نماز پنجگانه درود ده بار واخلاص ده بار و شش رکعت به سه سلام صلوة الاوابین گزارد و دو رکعت بعد این به نیت حفظ الایمان بخواند ونزد خواب صد بار تهلیل بخواند وفاتحه بارواح اهل شجرهٔ خویش خوانده باشد ترتیب مرید کردن زنان بمتابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون عورت را مبایعه بیعتی میکردند در قدح آب مرید میکردند کما روے عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلے الله علیه وسلم انه اذا کان بایع النساء دعا بقدح من ماء فغمس یدیه وغمس رسول الله صلے علیه وسلم یده فیه مشائخ قادریه به متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت عورت در آب میکنانند بعده بارواح سرور کائنات وبارواح جمیع پیران خود قدس الله سرهم فاتحه واخلاص ودرود بخواند که مدد تمام وکشائش باطن شود

فصل سوم در ذکر پاس انفاس وحبس دم ونفی واثبات لا معبود الا الله وسه پایه پاس انفاس عالیه قادریه در حالت برآمدن دم هی گوید ودر حالت برآمدن دم هو گوید پاس انفاس خص الخاص عالیه قادریه هو هی ودر حالت درآمدن دم هو ودر حالت برآمدن دم هی گوید **ذکر مشی اقدام** اگر شتاب میرود ودر هر گام الا الله الا الله واگر آهسته می رود در وضع پای راست لا گوید ودر وضع پای چپ اله گوید باز در وضع پای راست الا گوید ودر وضع پاے چپ الله اگر میانه میرود در قدم راست لا اله گوید ودر قدم چپ الا الله ودر هر قدمے الله الله گوید وسند مشغولی از مرشد معلوم خواهد شد وبعد فراغ ذکر سه بار سبحان الله والحمد لله تا عظیم گوید ودست برآورده این دعا بخواند اللهم انک قلت فاذکرونی اذکرکم وقد ذکرناک علے قدر قلتنا عقلنا وعملنا وفهمنا فاذکرنا علے قدر وسعة رحمتک وفضلک ومغفرتک اللهم افتح مسامع قلوبنا الذکرک یا خیر الذاکرین ویا ارحم الراحمین ودرود گوید **شغل مشی** بوقت برداشتن قدم **یا رافع** گوید ودر وقت گذاشتن قدم **یا خافض** گوید ذکر عالیه قادریه در رفتن لا اله بوقت برداشتن قدم الا الله در وقت گذاشتن گوید باهر دو حال الا الله گویان باشد فتح باب باطن زود حاصل شود

فصل سوم در ذکر پاس انفاس و حبس دم و نفی و اثبات لا معبود الا الله و ذکر مشی اقدام

پاس انفاس کلمه لا اله با دم فرو دینه گزارد و کلمه الا الله با دم بالا کشد و نظر پیوسته در بست و کشاد بر ناف دارد
از آنجا ذاکر دهن بسته بے حرکت زبان بدم ذاکر باشد چنانکه استغراق در ذکر بود و ذکر حیات گردد و در بیداری و
خواب ذاکر باشد عمر و چندان گردد دیگر لفظ الله الصمد را در هر دو دم فرو دینه و بالینه می گفته باشد محققان
گفته اند که ذکر هو بے اختیاری جاری ست خواه دانند یا ندانند پس همه شے همیشه در ذکر خداست لیکن کامل
آنکه بذکر خود آگاه و واقف گردد و ذکر خود را دائما در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود آگاه و واقف گردد
و ذکر خود را دائما در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر محو و مستغرق شود دیگر ذکری ست بے اختیاری در مغز
هر کس اگر گوش را البته بانگشتان دارد آن ذکر را بشنود بعضے این را صدای نامند که با صدای هویت در
باطن ملحق ست کسی که دائما بدین صدای مشغول ماند بصدای هویت رسد و در و گم گردد و شد ذکر کبر یاد باید
جلسه مذکور نگاه دارد و پشت را خم خورده سر را میان کتفین چسپانیده دم را بتصور هو از تحت ناف بالا
کشیده حبس کرده بدارد چون طاقت نماند بتدریج گزارد و باز از سر آغاز کند سند ذکر صدای هو ۹۹ بود بنه
ملاحظه در یابد جلسه معهود نگاهدارد و دم را حبس کرده هر دو انگشت شهادت در دو گوش نهد از شیلو فرو دم را باواز
باطنی هو گویان بالا کشد و بآن صدای هو نود و نه ۹۹ اسما را در ملاحظه آرد و در تصور هر اسمے سر را اندک اندک
حرکت دهد چون تمام شود باز از سر گیرد مشغولی صوت سرمد که صوت لایزالی نیز گویند و در جوگ آنرا انهد گویند سر هر دو
سوراخ گوش خود را از انامل مسبا بتین محکم بند کن و متوجه شو که در دماغ تو آواز بے مثل آواز افتادن آب
از بالا بپیهم مسموع تو میگردد و خود را باهتمام متوجه شنیدن آن آواز ده و یک لحظه از و غائب و غافل
منشین و چون رسوخی پیدا کند اندکے آن هر دو انگشت راست بکن و باز متوجه شو از شور عالم آن صوت
از تو غائب نشود و همچنان تا بجائے که بے مدد کوک کردن انگشتان آن صوت بشنوی و شور عالم و عالمیان
ترا مزاحمت نرساند بلکه صوت سرمد بر تو غالب از اصوات دیگر باشد و ترا درین مقام شوقے فرو گیرد که در نوشتن
و گفتن نیاید و بعضے فلفل گرد در پنبه پیچیده در صماغ گوش محکم نمایند که از حرارت فلفل آن صوت قوت گیرد و از بعضے
شنیدم فلفل در حریر پارچه سرخ رنگ پیچیده در صماخ محکم نمایند تا حرارت بیش از بیش حاصل گردد و صوت بسیار
قوت گیرد و آن فلفل بعد حولان حول برائے بیماری چشم بغایت نافع ست شغل نزد موحدان هند اگرچه
اقسام ست اما بهترین شغل ها شغلے ست که در خواب و بیداری و بے قصد و بے اختیار از نفس وی همیشه صادر
میگردد و آیت قرآن و ان من شیئ الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم اشاره به همین ست و آن
را تعبیر دو لفظ کرده اند نفسے که بالا میرود هو ن میگویند و نفسے که بیرون می آید هین میگویند یعنی او نیم
و صوفیه شغولی این دو لفظ هو الله و الله هو را میدانند که در رفتن نفس هو و در بیرون آمدن نفس ا

و در رفتن الله و در بیرون آمدن هو ظاهر شود بهتر پاس انفاس همین ست که گفته شد فرد انفاس پاس دار
اگر مرد عاقلے + ملک دو کون تاب توان کرد یک نفس + فرد بریده کردن شیطان و خناس + بر مردان بتیغ
پاس انفاس + ترا یک حرف بس از جمله عالم + که از جانت نیاید بے خدا دم + اگر تو پاس داری پاس انفاس +
بسلطانے رساندت ازان پاس + ذکر او رده و برد الا الله نوع دیگر پاس انفاس که بکلمه الله یکنند و استناد
او این ست که ضم با الله را باشباع بخوانند تا از و داد متولد شود و در وقت مد نفس الله بدم بگویند یعنی دم
لسان دل باشد و در وقت جذر نفس هو یعنی بدم گویند بهان ذاکر در ذکر پاس انفاس برابر ست که ذکر
لا اله الا الله باشد یا ذکر الله اگر صوت از خیشوم پیدا شود آن را راه بینی گویند و این شور شور و سوز مشق
بسیار آرد لیکن بدماغ حرارت و خشکی رساند و خیشوم دماغ بروغن بادام چرب کرده باشد بهتر ست این ذکر را
گریه بکمال رساند کمالش آنست که بے شعور و اختیار ذاکر دم ذاکر باشد اگر شخصے ساده را که هنوز لوح دل او از
نقوش اذکار و افکار منتقش نگشته باشد پیش روے خود زانو به زانو بنشاند و گوید که زنخ را بر سینه نهد و کمر را لطرف
شکم کج کند و سینه پیش بر آورده بنشیند و چشم بر بندد و مرشد احساس نفس او بکند و وقت فرو بردن او دم خویش
مرشد دم خود بر دم او سر دهد و وقت بر آوردن او دم خود را مرشد دم خود در کشد چون باین طریق مشغول شود دیگاه یک
نعره از مسترشد بر آید و ذکر الله هو از زبان وی جاری شود که مردم ازین در حیرت باشند و آن قدر سخت غالب
آید که از گرمی آن خون از بینی و گوش مسترشد بر آید و این را ذکر سینه بسینه گویند که بے واسطه زبان تعلیم او کند
اما اگر مسترشد شاغل باشد خصوصا به شغل مراقبه که تا حبس نفس نماید تدبیر مرشد در او اثر نماید که او نفس خویش
در خود در دیده بود بلکه گاه باشد که اثر بیخودی شاغل هجوم بر مرشد نماید که از فکر تدبیر معطلش سازد و سند ذکر قلب
جلسه معین نیست بحبس دم بتصور اسم ذات معده را بالا کشد باز بهمان تصور فرود آرد و پیاپے بدین طریق مواظبت
نماید سند ذکر حیران جلسه معین نیست بحبس دم هفت کرت پیاپے از تحت ناف معده را بتصور الله بگردن
هو بالا کشد چون هفتم کرت تمام شود دم را بتدریج بگزارند باز از سر آغاز کند فائده از عمل روشن خواهد شد سند
ذکر نود و نه ضرب بحبس دم دریابد دو زانو بنشیند و دم بیرونی را از راه بینی درون کشیده حبس کند بعده دم
را به معده بر آورده الله گویان بر نیلوفر ضرب کند تا پنجاه ضرب باز چهل و نه ضرب را از معده جانب صدر
کشد و لیکن هر ضرب بے اسم ذات را به یکے از نود و نه ۹۹ صفات موصوف گرداند پاس انفاس بحبس دم
بجز دم مشغول شود و دم سازی کند و دم را با قوت بالا کشد به مغز رساند چون تنگی نفس شود دم را آهسته آهسته
بگزارد چنانکه احساس آن دم نشود و این را تسکین و آرامگی خوانند بهتر آنست که بذکر الله الله با واسطه و ملاحظه
بحبس دم مشغول ماند چون حرارت دم بمغز رسد منی گداخته در وجود آید باز محتلم نگردد چون دم فرو دینه و بالینه بادم حیوة

جمع شود یکے گردد کہ مجمع البحرین اشارت بدان دارد آن مقام آب حیات ست آنگاہ روحانی گردد و عالم طیر و سیر
پیش در آید علم لدنی و علمناہ من لدنا علما + روی نماید و عمر دراز گردد و با خضر علیہ السلام ملاقات شود
صاحب تصوف روزگار گردد درین کار ترک جماع و تجرید و تفرید شرط ست پاس انفاس حبس دم سہ پایہ ست
این سہ ارکان دارد یکی اسم ذات در مقام حدیث نفس دوم ملاحظہ صفات امہات در محل خطرہ سوم واسطہ
در مرکز دل و تمثیل این سہ پایہ ابریق کردہ اند کہ بغیر یکے قائم نماند و این معنی رکن ست اسماء صفات کہ باسم
ذات یاد کنند در اصطلاح مشائخ آنرا بملاحظہ و ارادہ خوانند و منظور دل را بتصور واسطہ و برزخ گویند و
شرائط این ذکر مشہور ہفت اند یکے شد و دیگر مد سوم تحت و این سہ داخلی اند کہ بے این سہ ذکر نبود چہارم محاربہ
پنجم مراقبہ و این دو نہ داخلی اند نہ داخل محاربہ در شد و نہ داخل در ملاحظہ ست ششم محاسبہ ہفتم مواعظہ و این دو
شرط خارجی اند ملازمت این نیز باید عطلت و غفلت نبود و ذکر بر دوام باشد و نیز این ہفت شرائط در ذکر دہ رکنی
ست مشہور درین کار ہمین دانند و بر دایمی فوق شرط ہشتمی ست چنانکہ گفت **فرد** برزخ و ذات و صفات و شد و
مد و تحت و فوق + می نماید طالبان را کل نفس ذوق و شوق + دو شرط دیگر اند ملازمت این نیز باید تا فائدہ
تمام حاصل آید و آن تعظیم و حرمت ست تعظیم و قار حق تعالی و حرمت رعایت آداب شرع ست چنانکہ مطابق
و منقاد اوامر و نواہی بودہ و بہ دوام وضو و استقبال قبلہ و رعایت آداب دیگر در ہمہ اوقات و دور بودن
از شبہات و بدعات عزیز من می باید کہ در یک دم ذکر چندان قبض دم کند کہ تنگی نفس بود و بیخودی پدید آید
و چندان سعی کند کہ ہزار دم در روز و ہزار دم در شب میسر آید لیلاً و نہاراً مستغرق شود **فرد** اگر یک ذکر گوید
صبح تا شام + رسد کارش بفضل حق باتمام + چون بفضل و کرم حق تعالی توفیق رفیق این ذکر گردد و ذکر بمغز
جان رسد خبر سبحان دہد تا کدام سعید را این دولت بود بدانکہ اسم ذات الصمد ست و ملاحظہ اسماء و صفات
امہات سمیع و بصیر و علیم ست و این ترتیب را نزول خوانند باز عروج کند علیم و بصیر و سمیع باز نزول
کند سمیع و بصیر و علیم نہ بار می شود باز ہم برین طریق مشغول باشد و معنی اسماء و صفات بخاطر می آوردہ باشد
تا ملاحظہ حاصل گردد و خیال بہ ملاحظہ گمارد و برائے خطرہ بندی نظر دل دائم بر واسطہ دارد کہ واسطہ در نوبت
نیست و در ملاحظہ نوبت ست و تصور اصلی بزرگ ست کہ فنائی الشیخ الفنائی اللہ ہمانند کہ از جملہ اغیار حق و از خودش
آگاہی نماند و ذاکر در ذکر در مذکور محو گردد **فرد** توحید حلول نیست تا بودن تست + ورنہ بگزاف آدمی حق نشود
طریق سہ پایہ است کہ الصمد بدل گوید و زبان در کام سخت کند تا متحرک نشود و ہمزہ از تحت ناف آغاز کند تا ذکر تمام
دم نقصان بود و مد کشد تا ملاحظہ و واسطہ بتمام در آید و علی ہذا القیاس دوم بار و سوم بار و این نزول است در
ہر اسم یک صفت ملاحظہ کنند و بعضے ہر سہ اسماء صفات در یک اسم ذات ملاحظہ کنند و مد دراز کشند و بعضی برو

اسمار صفات باعروج ونزول در یک اسم ملاحظہ کنند وبعضے مد اسم ذات تا حدے کنند کہ قبض دم حاصل آید
درین قبض دم ہرچند اسمار کہ در آیند ملاحظہ کنند شد ومد وفوق وتحت آنست کہ ذکر الله را از فرود ناف بگیرد
وبعدہ باقوت آغاز کند ومد کشد یعنی دم را دراز کشد وصوت حسن یار کند تا ذکر عادت عبادت باشد بسبب
قصد ومشقت وذکر القلب وسوسہ نباشد وتمام دم سوے بالا سینہ بگیرد وحبس دم کند تا در یک دم دو ذکر
یا سہ ذکر یا زیادہ ازین بود تا حرارت در باطن پیدا آید وحال متولد شود باید کہ کشش دم ہر دم فوق المعتاد
بود تا موجب منع انتشار ہوا گردد وحرارت باطنی ظاہر شود وسومات باطنہ گداختہ گردد زیراکہ ہوا گرمی
دارد وبہ بیرون آمدن ہوا گرمی بدسومات باطنہ نمیرسد وعروقے کہ متصل اند چربی بسیار دارند وبواسطہ
چربی خناس مشوش بدل عروق متعلق میکند وخطرات فاسدہ ووساوس باطلہ در دل میگزارند چون
دم بستہ گردد وحرارت دم بہ آن چربی رسد گداز شود وصفائی دل پدید آید خناس مقہور گردد وچون
کشش دم فوق المعتاد بود قبض وتنگی نفس گردد وخطرہ بندی شتاب شود ومحویت بروے پدید آید و
حرارت دم در تمام اندام واعضا وگوشت وپوست جاری گردد آتش محبت در دل افتد غایت باقی البتا
کشش دم وخطرہ بندی را خلو معدہ از طعام وشراب شرط است خصوصاً در ابتدار حال **فرد** کجا ذکر گنجد
درانبان آز + بسختی نفس میکند پا دراز + بدانکہ در تحت فائدہ بسیار وحرج بیشمار در اعتبار بے تحت ذکر نقصان
ودر تحت حرج وزیان مبادا خون بارد وہلاکت آرد ہرچند تحت بلیغ تر ذکر مستاصل تر پس از تحت تنہا امکن
چارہ نبود اما باید کہ خود را از حرج دور دارد وتحت در کار آرد الله یعصمک حامی وقت ست ہیچ زیان
نرسد وذکر بمغز جان برسد وخبر سبحان بدہد انشار الله تعالیٰ **فرد** جان بازکہ وصل او بہ ستان ندہند
شیر از قدح شرع بمستان ندہند + بدانکہ ذکر پاس انفاس درین ذکر حاصل ست اگر ہمہ اوقات انفاس
را بذکر مشغول دارد خطر غیر در دل نیارد **نظم** پاسبان دل شو اندر کل حال + تا نیابد ہیچ دزد آنجا مجال
ہر خیال غیر حق را دزد دان + این ریاضت سالکان را فرض دان + **ع** ہر یک نفس کہ میرود از عمر گوہریست
کان را خراج ملک دو عالم بود بہا + مپسند کین خزینہ دہی رایگان بباد + وانگہ روی بخاک تہی دست بینوا +
ذکر نفی واثبات جلسہ از مرشد فہمیدہ ذکر کند لا معبود الا الله لا مطلوب الا الله لا مقصود الا الله
لا محبوب الا الله لا موجود الا الله + این را تا دوصد مرتبہ دریکدم در وقت صبح بکند سہ پایہ قادریہ عالیہ
فرد برزخ ذات وصفات شد وما تحت فوق + مینماید عاشقان را کل نفس ذوق وشوق + **اشغال
قادریہ عالیہ** سمیع صفات الله سمیع الله متکلم الله بصیر الله قدیر الله مرید الله موجود الله علیم **شغل** لفظ
الله در مشرب قلندریہ بذکر جہر شاغل بہ معبود اس اشار تنہا باشد مشاہدہ اسم ذات در دل خود الله در کمند ان



عالم کثرت بعالم وحدت رسد این ست الله الف اشاره یکی ست لام اشاره نفی ست غیر هو اشاره از وست
یعنی اسم ذات العلم لقطعه همین اشارت ست الله را از زیر ناف باید بالا کشد بام الدماغ رسانیده در عین مد
برزخ نگاه دارد و این اراده بگوید کان الله ولم یکن معه شیء و باز هو را بدم زیر ناف رساند الحضرت
فی ذرت الکائنات بذات و صفات در هر دم بمراقبه همچنین گفته باشد سند ذکر قلندریه در یابد جلسه گور
نگاه دارد و یا حسن میان دو زانو و یا حسین بر ناف و یا علی بر کتفِ چپ و یا محمد بخود گویان ضرب کند
باز از سر گیرد و بعضے مشائخ مجرد یا محمد گویند بدین طریق یا بطرف آسمان و محمد بر سینه و در سلسلهٔ قلندریه یکدم
الله هو حق هم گفته باشد بدانکه شغل باطنی بر انواع ست بعضے صورت خود در آئینه دیده بر آن صورت نظر
کمارند و بعضے بر صورت معنویه روحیه نظر دارند بعضے بر آئینه روی مرشد دائما نظر دارند بعضے بر نقش
الله نظر گمارند و بعضے ذات الله بر آن خیال در نه گنجد در خیال دارند اعبد ربک کانک تراه
حق تعالی را برین خیال محو ساخته بعضے بر حقیقت جامع خود نظر دارند و بعضے بر حقیقت جامع عالم و بعضی
بر حقیقت جامع الهیه و بعضے بر یک فردی از افراد انسانیه و بعضی اما تمام عالم را نوری محض تصور کنند تا بمراد رسد

فصل چهارم در ذکر ذات کلمه الله و حبس دم اسم والله جهرا باید خواه با قصر محاربه صغیر و کبیر۔ ذکر ذات
کلمه الله ست و این کلمه را هم در سلسلهٔ قادریه مثل کلمهٔ لا اله الا الله از یک ضرب تا دوازده ضرب که ذکر میکنند
آن را ذکر حضوری گویند و آسان ترین ضربها از روی فهم و عمل آنکه کلمه الله راست و چپ و پیش و طرف آسمان
و جانب دل پنج ضرب ست برند و خود را همون داند زیرا که غیر را اصلا وجود نه و وجود حق سبحانه تعالی را انتهانه
تا در مظهری مقید گردد و طریق ذکر آنست که لا اله را از پیش ابتدا کند و الا الله را بر دل ضرب کند طریق اسم
الله الله الله را بکند این ست که یکبار اسم الله طرف راست بگوید و دوم طرف چپ و سوم بر دل زند طریق ذکر
ها هو هی بدانکه جانب کتفِ راست رو آورده ها گوید و بجانب چپ هو سر نگون کرده بر دل هی زند پیاپی
برین سند عمل نماید فائده خواهد شد خاصه عمل حضرت عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ذکر الله جهرا خواه باید خواه با قصر
بملاحظه انت الهادی و انت الباقی با قوت تصور گوید دیگر ذکر الله با تصور الله معی . الله حاضری
الله ناظری گوید و این ذکر شیخ سهیل بن عبد الله تستری ست و دیگر از شیخ عبد القادر جیلانی رض ست که الله
حاضری الله ناظری الله شاهدی الله معی طالب را باید که همیشه بگوید گاهے در دل بگذارد و گاہے
بزبان می آورده باشد و مراقبه الله حاضری الله ناظری الله شاهدی الله معی در سلسلهٔ قادریه مقرر ست
و در سلسلهٔ عالیه چشتیه این الفاظ را اکثرے در اشغال و اربعینات و سجدات با خضوع و خشوع بر زبان
دارنده باشند و حضور این معنی دائما در دل خود میدارند درین ذکر فتوح بسیار و کمالات بیشمار ست و دیگر

ذکر اللہ تو می بینی و تو میدانی و تو میخوانی سندِ ذکر اللہ حق تولیٰ طرف راست دو زانو بہ نشیند اللہ گویان معدہ
را بالا کشیدہ و حق گویان ضرب کردہ تولیٰ گویان بدم آہستہ آہستہ بلند کند باز از سر گیرد و سندِ ذکر ضیاء باید
جلسہ مذکور نگاہ دارد و ہر دو دست بر دو زانو نہند سر را برابر ناف آوردہ اللہ گویان دم بمعدہ بالا کشیدہ و
حق گویان بر معدہ ضرب کند و ہو را باید بام الدماغ رسانیدہ باز ضربے در پیش و ضربے بر ناف بجانب پشت
خم خوردہ و ضربے در میان دو زانو و ضربے بہ زانوے راست و ضربے بہ پہلوے چپ و ضربی بر ران راست
و ضربے بر سر زانوے چپ و ضربی بہ پہلوی راست و ضربی بر ران چپ و ششہ ضرب پیاپے ہو گویان درخود کند
باز از سر آغاز کند فائدہ این بار تحمل روشن خواہد شد و دیگر ذکر ہو ہو بملاحظہ ہو الحی القیوم ہو السمیع و
ہو البصیر و ہو العلیم مشغول شود و دیگر انت انت بہ ملاحظہ انت الہادی و انت
الباقی و انت الکافی یا بلاحظہ انت المعبودی و انت المطلوبی و انت المقصودی
و انت المحبوبی و بہ ملاحظہ انت الرحیم انت الکریم انت الدائم انت القائم انت
الحاضر انت الناظر انت الشاہد بدانکہ مذکور از انواع اذکار دوام حضور تمام این ست باید کہ
دائم خود را ذاکر دارد کہ بہر ذکرے کہ باشد و اذکار بدہد از گفتار و اظہار دور باشد ؎ کار کن کار بگذر از
گفتار ۔۔ اندرین راہ کار دارد کار ۔۔ و در مشرب شطار اسم ذات بزبان یا بدل گوید و ملاحظہ اسماء
و صفات یعنی سمیع و بصیر و علیم در خیال دارد و برزخِ شیخ پیش نظر گیرد و مد و شد کند و از زیر ناف
آغاز کند و بہ تارک رساند و در یک دم و یک بار در محاربہ صغیرہ و در یک دم صد بار در محاربہ کبیرہ و چون درین
صفات استقرار یافت صفاتِ دیگر گوید و عروج و نزول مراعات نماید و در محاربہ کبیرہ دم گرفتہ بشدت تمام با ملاحظہ
و واسطہ ذکر گوید تا بیخودی و بیہوشی آرد و آنچہ بگرسنگی بسیار و بہ بیداری بسیار حاصل بشود باین زاند کے
حاصل شود محاربہ صغیر اینست کہ طالب دہن بستہ و دم گرفتہ اسم ذات اللہ بدل برعایت واسطہ
و ملاحظہ و شد و مد و تحت و فوق و صورت حسن بگوید و چنان کوشد کہ بچہل ذکر در یک دم برسد چون در
یک دم از چہل ذکر زیادہ شود آن را محاربہ کبیر گویند و چنان کوشد کہ در ہر دمے اذکار زیادہ شوند تا صد
ذکر و دویست ذکر در یک دم حاصل کند چہ بہ دو دویست ذکر در یک دم با رعایتِ ملاحظہ و واسطہ و شد
و مد و تحت و فوق رسد مقام محویت پیش آید و استغراق روے نماید و سلطان ذکر در آید ذالک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ۔۔

فصل پنجم در ذکر اللہ حاضری و غیرہ ۔ اللہ حاضری ۔ اللہ ناظری ۔ اللہ شاہدی ۔ اللہ معی
باید کہ جلسہ مذکور معہود با فکر و تصور نگاہ دارد و دم را حبس کردہ بے حرکت لب بہ شغل مذکور مشغول باشد

چون اللہ حاضری گوید ان اللہ بکل شئی محیط تصور کند و چون اللہ ناظری گوید ان اللہ بصیر بالعباد تصور
کند و چون اللہ شاہدی گوید فاینما تولوا فثم وجہ اللہ تصور کند و چون اللہ معی گوید وہو معکم اینما کنتم تصور
کند باز سر گیرد اللہ معی اللہ شاہدی اللہ ناظری اللہ حاضری با تصور مذکور ہمین طریق تا تواند بحروج
و دل مشغول شود حضرت سلطان نصیر الدین محمود می نویسند کہ حضرت تاج المقربین بدر الملۃ والدین رحمۃ
العالمین سلطان المشائخ محبوب الٰہی خواجہ نظام الدین اولیاء را این تصور حضرت غوث الثقلین حضرت شیخ
عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در معاملہ تلقین فرمودہ بودند تا حال در چشت و سلسلہ قادریہ معمول ست
باید کہ در شب و روز پیوستہ مشغول باشد تا تمام حضور حقیقے گردد ہر کس کہ این تصور کند تحقیق از سید خلاص شود
و از خود فانی و بقائی حق باقی شود لے عزیز عشق کمال باید تا بدین مقام رسد چرا کہ این مقام عاشقان ست یکسال
بست مدہد و درین حال سلطان نظام الدین اولیا میفرمایند رباعی عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست +
تا کرد مرا ازمن و پر کرد ز دوست + اجزاء وجودم ہمگی دوست گرفت + نامی ست مرا برمن و باقی ہمہ اوست +
الغرض شرط مقدمہ این راہ اینست کہ طالب حقیقے را رتبہ می باید بہ پیرو مرشد اینچنین بسپارد کہ چون مردہ پیش
غسال از ہمہ ارادت خود بدر آید تا کار طالب را فتح باب کشاید ذکرے چند ست کہ سینہ بسینہ رسیدہ و نمی فرمایند
مرشدان مگر در اواخر حال مریدان بعد آنکہ ریاضت و مجاہدات و از تعینات بر آوردہ باشد و تصفیہ تمام
حاصل نمودہ باشد منتہا ذکر معیت یا معی یا معی یا معی یا ہو یا ہو یا ہو وحدت کلی مشاہدہ ذاتیہ
و صفاتیہ پیدا گردد و سند وے آنست کہ بنشیند بقعدہ صلوٰۃ مگر آنکہ برون کشد ہر دو قدم را از زیر دو سرین
شود و نہد دو سرین خود بر زمین و محکم بگیرد و بدست راست بازوے چپ و بدست چپ بازوی راست
و پنج ضرب باین کلمات بگوید ضرب اول میان قدم راست ضرب دوم باین دو زانو ضرب سوم میان
قدم چپ و زانوے چپ و ضرب چہارم بر جگر و ضرب پنجم بر فضاے دل بشدت و قوت با حضور آنکہ ہو
اشارت ست باحدیت مطلقہ لیس کمثلہ شئی و اولاً آنست کہ در ایام این ذکر غذاے ذاکر شیر باشد و اکثر
اوقات بعطریات استعمال کند و گاہ باشد کہ اختصار کند بہمین سہ کلمہ ہو ہو ہو یا معی و سند بحال ست
مگر آنکہ ہو ہو ضرب بہ آسمان زنند و یا معی بجانب دل منتہا ذکر کلیت یک الکل منک الکل الیک
الکل یا کل الکل مشاہدہ ذاتیہ و صفتیہ میرساند آنست کہ مربع بنشیند و پس ضربے بزند و بیمین ضربے
و بشمال ضربے و بسوے آسمان ضربے تا بر دل ذکرے منتہا ذکر احاطہ یا محیط ظہراً و بطناً صورت مشاہدہ ست
و سند او این ست کہ وقت ظہراً چشم بر کشاید و وقت بطناً چشم بر بندد منتہا ذکر محو الجہات انت فوقی
انت تحتی انت امامی انت خلفی انت یمینی انت شمالی فاینما تولوا فثم وجہ اللہ و انا مع الجہات فیک

سنداو این ست که برخیزد سوے عرش روے کند و گوید انت فوقی و جانب طبقات ارض نگرد و بنشیند و گوید انت تحتی و بگرداند روے سوے پیش و بگوید انت امامی باز بگرداند سر بجانب پس بگوید انت خلفی ہمچنین دست راست و دست چپ و ضرب بزند بر دل و گوید انت فیے و برخیزد و بگردد و گوید انا مع الجہات فاینما تولوا فثم وجہ اللہ منتہا ذکر تجلی انانیت انی انا اللہ لا الہ الا انا بعد نماز تہجد بگوید صد بار سندش این ست که سر بردارد بجانب آسمان و بگوید انی انا اللہ و بگرداند سر خود بجانب بازوے راست خود و بگوید لا الہ و بشدت ضرب بر فضاے دل بزند بگوید الا انا و بعضے این ذکر را بدین طریق کنند که انی انا اللہ بر دل لا الہ بجانب آسمان باز الا بر دل ضرب کنند نوع دیگر انا طرف دل انت طرف آسمان باز انا طرف دل گوید و در ہمہ این اذکار خمسہ تصور معانی و تصور برزخ شرط ست ❖

فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر

فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر۔ قال مولانا سعد الدین الکاشغری ان طریق تعلیم الذکر ان یذکر الشیخ فی قلبہ اولا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و ینبغی للمرید ان یحضر قلبہ فی مقابلۃ قلب الشیخ و یغمض عینہ و یطبق الفم والسن بالسن مع السن و یلصق اللسان بعرش الفم بحبس النفس و یذکر بالقلب لا باللسان بالتعظیم والقوۃ بموافقۃ الشیخ و فی ذکر الحبس یراعی عدد الوتر مرۃ او ثلث مرات حتی یظہر اثر حلاوۃ الذکر فی القلب قال سیدنا و مولانا الذکر طرد الغفلۃ فان حصل لک فی صحبۃ الشیخ حصل خلاصۃ الذکر و زبدتہ و ان لم یحصل فی الصحبۃ فاذکر اللہ بالطریق المذکور لکن لا تضیق نفسک فوق الطاقۃ ینبغی ان تکون متوجہا فی اثناء الذکر الی القلب الصنوبری الشکل حتی لا تجی الخواطر من الدنیا و الآخرۃ کن ذاکرا بہذا الطریق ان تبتدی بکلمۃ لا من تحت السرۃ فارفع الی الدماغ بکلمۃ الہ من الدماغ الی الکتف الایمن و یضرب الا اللہ مع الحرکۃ علی القلب الصنوبری الشکل حتی تصل حرارتہ الی الاعضاء کلہا بالنفی ینفی وجود جمیع المحدثات و تطالعہا فانیا و بالاثبات یثبت وجود الحق بنظر البقاء و المقصودیۃ فاذکر بہذا الطریق مع ملاحظۃ المعنی المذکور و لا تفارق الذکر وقتا من الاوقات حتی یثبت الحضور و یستقر الذکر فی القلب ان مولانا سعد الدین الکاشغری صحبہ الشیخ سراج الدین البرسی فی بدایۃ الحال فلقنہ ذکر الکلمۃ الطیبۃ و ہو مذکور فی رسالتہ بہذہ الکیفیۃ یبد راس الف لا من تحت السرۃ و کرسی کلمۃ لا علی صدرہ محاذی الید الایمن و راس الثانی من الف لا الی القلب الصنوبری و کلمۃ الہ یتصل بکرسی لا محاذی الید الایمن و الا اللہ محمد رسول اللہ بغیرہ متصل الصنوبری بحفظ الکلمۃ الطیبۃ بہذا الشکل و الکیفیۃ و تکون مشغولا علی الدوام رشحہ طلب منہ شخص تعلیم الذکر فقال یذ طلب وحد الذکر من شیخنا مولانا سعد الدین رحمۃ اللہ تعالی موضع یدہ علی جنبہ الیسری و اشارہ الی القلب الصنوبری یعنی کن مشغولا بہ فہذا ہو الشغل یعنی الزام الوقوف القلبی و قال لہ یا خواجہ الزم صحبۃ اولیاء اللہ فمن صحبتہم تحصیل القلب و ان تردان ینظر الی اللہ فطلبک ہا انک کن متوجہا الی اللہ قال فی کلمۃ

لا اله الا اللہ قال بعض الاکابر ہذا ذکر العوام واللہ ذکر الخواص وہو ذکر الخاص قال ذکر اللہ لا الہ الا اللہ ذکر خاص الخاص لانہ لانہایۃ تجلیات اللہ تعالیٰ ولا یتصور التکرار فیہا ففی کل آن نفی صفتہ ویثبت صفتہ فائدۃ الابدین لایخلو من نفی واثبات ہذا صفۃ الذکر یقول یا دیرجی راسہ الی ضربہ ویرفع راسہ علی مہلہ ویقول ہو سمیع بصیر علیم کلیم حی قدیر مرید حاضر وناظر وشاہد شہید عند تمام اعتداد اللہ ویکون یجعل رجل الیمنی علی الشمال ویکون بعد صلوۃ الصبح وعدد ذالک تسعۃ وتسعین مرۃ ہذا عدۃ فی کل یوم وینظر العجائب والغرائب ویدہ اثر عظیم واللہ المطلع بعد الکلمۃ الطیبۃ الہی انت مقصودی ورضائک مطلوبی لان بہذہ الکلمات تنتفی الخواطر کلہا من الخیر والشر فیکون الذکر خالصا لوجہ اللہ تعالیٰ +

فصل ہفتم در ذکر نفی واثبات وذکر ناسوتی وملکوتی وجبروتی ولاہوتی - بدانکہ ذکر نفی واثبات ہمین لا الہ الا اللہ ست کہ نفی غیر حق واثبات اللہ درو ی ست وذکر اثبات ذکر الا اللہ ست وذکر ذات ذکر اسم اللہ ست یعنی طالب برای انشراح دل گاہے در صحرا رود تنہا در آنجا کہ ہیچ غل وغش نباشد وگذر کسے آنجا نبود وآواز کسے مسموع نشود مربع بنشیند اگرچہ مربع نشستن باعتبار شہرت بدعت ست لیکن براے بعضے فوائد باطنیہ در ذکر رخصت دادہ اند از جناب نبوت صلے اللہ علیہ وسلم ثبوت رسیدہ است وحضرت عمر رضی اللہ عنہ نیز مربع نشستہ اند در مسجد المقصود ودر تربیع پشت راست دارد تا خم نخورد وسر دو چشم بہ بندد ودو دست بر دو زانو نہد وبانر انگشت پاے راست ودوم انگشت کہ متصل آنست رگ کیماس جانب چپ محکم گیرد کیماس رگے مربوط بہ باطن قلب ست چون قوت در آن رسد ودر باطن حرارت پیدا آید وحرارت باطن موجب تصفیہ قلب ست بعدہ بالست ویک زبان مشغول ذکر جہر وخفیہ گردد وبدانچہ ذوق دست وہد وانشراح یابد وبزرگان چشت براے جواز ذکر جہر از آیات واحادیث دلائل آوردہ اند پس بیشک وشبہ بہ آواز بلند در ذکر نفی واثبات مشغول گردد وسال من الخواجہ المحمود قدس سرہ بینۃ باشارۃ مولانا شمس الدین الائمۃ الحلوانی فی المجلس بحضور جماعۃ من العلماء وغیرہم بای بینۃ تذکر الجہر فاجاب حتی یقوم النائم وینتبہ الغافل ویتوجہ الی اللہ ویستقیم علی الشریعۃ والطریقۃ ویرجع الی التوبۃ التی ہی مفتاح الخیرات وآیۃ السعادات وفی الحدیث ان فی ذکر الجہر عشرۃ فوائد صفاء القلوب وتنبیہ الغافلین ومحاربۃ باعداء اللہ تعالیٰ واظہار الدین ونفی الخواطر الشیطانیۃ والنفسانیۃ والتوجہ الی اللہ تعالیٰ والانقطاع عن غیرہ وبہ یرفع الحجب بینہ وبین اللہ تعالیٰ فقال لہ مولانا حافظ الدین بینک صحیحۃ ویجوز ذاک ذکر الجہر بہتر ست کہ جہر بحجرۂ تنگ وتاریک کہ قیام وقعود وغلطیدن دروے متعذر نبود وآواز کسے آنجا مسموع نشود وخوف ومزاحمت نباشد در ذکر لا الہ الا اللہ مشغول گردد وواسطہ مرشد وملاحظہ معنی ترک ننہد معنی لا الہ الا اللہ

فصل ہفتم در ذکر نفی واثبات وذکر ناسوتی وملکوتی وجبروتی ولاہوتی

لا معبود الا اللہ را ابتدا تصور کند و واسطہ را لا مقصود الا اللہ و آخر لا موجود الا اللہ ملاحظہ کند و در سلسلہ ما
ہمین ذکر جہر میفرمودند کہ اول ذکر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ با بسم اللہ الرحمن الرحیم سہ کرت تکرار کنند
یعنی لا الہ از ناف بکشد سر از تحت ناف با کتف راست برد و آنجا خیال کند کہ غیر حق را پس پشت انداختم
بعدہ برای اثبات حق ضرب الا اللہ بر دل زند کہ در زیر سینہ چپ واقع ست بعدہ لا الہ الا اللہ تا دو
صد بار گوید میان گاہ گاہے محمد رسول اللہ ہم بگوید در مرتبہ دہم یا ہشتم کلمہ تمام مرتب گرداند بعدہ
قدرے بنشیند با انتظار واردات باز سہ بار بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چنانکہ
در آغاز گفتہ بود کیفیت ذکر اثبات ضرب کہ الا اللہ ست بر دل ضرب کند عددش چہار صد بار ست ملاحظہ
تو لی تو لی درین وقت بجا آرد باز قدرے مراقب بنشیند باز سر بر آوردہ سہ کرت تمام کلمہ با بسم اللہ
الرحمن الرحیم گفتہ ذکر دو ضربی اسم ذات اللہ اللہ شروع کند ضرب اول کہ بر دل زند کہ طرف چپ
ست و ضرب ثانی بر جگر کہ طرف راست ست و ملاحظہ انت الہادی وانت الباقی وانت الحاضر وانت
الناظر تصور رابطہ واسطہ لازم داند چون دوازدہ صد ذکر بجا آرد ساعتے مراقبہ بنشیند بتصور آنکہ بر باطن
چہ علم و معرفت وارد شود بعدہ سر بر آوردہ سہ کرت تمام کلمہ با بسم اللہ الرحمن الرحیم خواند ذکر
یک ضربی اللہ اللہ اللہ تا صد مرتبہ بر دل زند و اگر خاطر انشراح یابد ہر قدرے کہ تواند ذکر یک ضربی
بر دل زدہ باشد کہ فوائد یک ضربی بسیار ست کہ جوششی و خروشی عجب دارد و این طرز معمول ماست در اکثر
اوقات در حالت ابتدائی در بیان ذکر ناسوتی وغیرہ بر چہار نوع ست ذکر ناسوتی لا الہ الا اللہ
مجموع کلمہ و ذکر ملکوتی چون الا اللہ و ذکر جبروتی چون اللہ و ذکر لاہوتی چون ہو ہو ہو و این ذکر
استیلاست کہ حق بر ذاکر مستولی شود نہ ذکر ماند نہ ذاکر ہمین مذکور ماند و بعضے میگویند کہ ذکر زبان را ناسوتی
و ذکر دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر سر لاہوتی گویند طریق ذکر یک حلقی تا دہ حلقی در سلسلہ قادریہ مشہور ست

فصل ہشتم در بیان ذکر یک ضربی تا دوازدہ ضربی۔ بیان ذکر یک ضربی تا دوازدہ ضربی جلسہ معہود نگاہ
دارد لا را از درمیان بر آرد الہ را بر کتف راست ضرب کند و الا اللہ را بطرف چپ ضرب باین طریق
انصرام رساند باز از سر گیرد نوع دیگر مسند ذکر یک ضربی بہ نفی و اثبات دریابد باید کہ مربع بنشیند و بند
کیماس چپ را بزیر انگشت پائی راست محکم گیرد و ہر دو دست را بزیر دو زانو نہد انگشتان دست را کشادہ
دارد و تا نقش لفظ اللہ پیدا آید بعدہ سر را بردہ از انجا لا الہ گویان سر را بزانوے راست گزرانیدہ
بکتف راست رساند و الا اللہ گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند اما باید کہ بر حین نفی بزانوے چپ اشارہ
بہ نفی خطرہ شیطانی و براست بہ نفسانی و بکتف بہ ملکی کند و بہ اثبات ثبوت خطرہ رحمانی بر دل کہ تعلق بارشاد دارد

فصل ہشتم در بیان ذکر یک ضربی تا دوازدہ ضربی

تا در حین نفی یکی ازین الفاظ کلی که هر سخطره را شامل ست چنانچه لامعبود لا مطلوب لا مقصود لا محبوب لا موجود ملاحظه دارد و در حین اثبات ثابت کند صفات مذکورات ذات حق تعالی را چون ده بار یا دو ازده بار بگوید محمد رسول الله یکبار در دل گزارند و بعضے مشائخ فرموده اند که در حین لا اله الا الله در راستا حضرت رسالت را تصور کند و در چپا مرشد و در دل حق تعالی را داند باید که اصابع دست پا را موافق زبان سازد و بابست و یک زبان ذاکر باشد یعنی در وقت نفی انگشتهائی دست و پا را بردارد و بروقت اثبات ضرب کند زیرا که اصابع رؤس اعضا اند و ظهور خضوع رؤس ست بر خشوعت و صورت جمیع اعضا کما ان الروس و الصدر منور بذکر اللسان و القلب فکذالک یکونون منورین بذکرها و سند اصابع در همه اذکار جهر مرعی دارد و باید که همیشه بذکر لا اله الا الله مشغول باشد کما قال علیه السلام وافضل الذکر لا اله الا الله چه در خفتن و چه در نشستن و چه در استادن و چه در رفتن والسلام سند ذکر یک ضربی مجرد جلسه مذکور در همه انواع اثبات نگاه دارد و پهلوے الا الله بزانوے چپ ضرب کند و هر بار که ظاهر بزبان الا الله گوید در باطن بفکر همان کلمات خمس که نفی و اثبات گفته شده حاضر باشد و این فکر در همه اذکار ملکوتی نگاهدارد و سند ذکر یک ضربی با کشش و کوب ضربی الا الله گویان بزانوی چپ و کوبے در خود دهد سند ذکر یک ضربی مجرد بشدت جلسه مذکور در هر نوعی ازین انواع نگاه دارد و سر را بکتف راست بلند کرده بر پستان چپ الله گویان چنان ضرب کند که پهلوے چپ خم شود و هر بار که ضرب کند اسم ذات را به یکے از امهات سبع متصف سازد و به نظاره خلق آدم علی صورة الرحمن ناظر باشد و این تصور در همه اذکار جبروتی وغیره نگاهدارد و باز از سر گیرد فائدهٔ این از عمل روشن خواهد شد سند ذکر یک ضربی به قبض دم و دو دست را بر ران داشته الله گویان معده را بسختی بالا کشیده سر و کمر بلند کرده در زیر ناف الله گویان ضرب کند باز از سر آغاز کند فائده این ذکر از کسب روشن خواهد شد سند ذکر یک ضربی الله گویان از تحت ناف معده را بالا کشیده هو گویان در خود ضرب کند باز از سر گیرد از عمل روشن خواهد شد دو ضربی بدو کوب چون سالک خواهد که دو ضربی به دو کوب اختیار نماید باید که جلسه مذکور نگاهدارد و یک ضرب بزانوے چپ دهد و یک ضرب نیم کج شده بر آرنج چپ کند به دوجا الا الله گوید باز بجله بر آمده دو کوب بحبس دم الا الله گویان در خود زند سر بر آرد تا تمامی بدن در آرد بتمامی صد بار از سر گیرد نوع دیگر دو ضربی دادم یک ضربش لا اله بر کتف یمین و ضرب دوم الا الله بر فضائی دل باید که محمد رسول الله سوم بار یا پنجم بار یا هفتم بار یا نهم بار بگوید و برای لبساطت این ذکر بستاذ و چهار ضربی تفرقه درین کم ست و باید که کلمهٔ الله را انا الا الله بسیار گوید و همچنان

الا اللہ را از مجموع لا الہ الا اللہ فائدہ بیش ست از عمل روشن خواہد شد **ذکر دو ضربی** بدو کوب سررا
بر آرنج چپ سر در زمین رسانیدہ الا اللہ گویان ضرب دہد وکوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سررا
بنزدیک زمین رسانیدہ الا اللہ گویان دہد وکوبے درخود باز ضربے بر آرنج راست سررا بنزدیک زمین رسانیدہ
الا اللہ گویان دہد وکوبی درخود باز ضربی بر آرنج راست سررا بنزدیک زمین رسانیدہ الا اللہ گویان
دہد وکوبے درخود پیاپی بدین طریق عمل نماید **طریق ذکر سہ ضربی** بسہ کوب دریابد در جلسہ معہود
نگاہدارد وضربے بزانوے چپ وضربے بزانوے راست وضرب درمیان دو زانو الا اللہ گویان کند
باز از آنجا الطریق حملہ برآید سہ کوب بحبس دم الا اللہ گویان درخود زند باز از سر آغاز کند **ذکر**
سہ ضربی سہ کوب ضرب بزانوے چپ وکوبے درخود وضربے بزانوے راست وکوبے درخود وضربے
میان دو زانو وکوبے درخود الا اللہ گویان دہد **ذکر سہ ضربی** بسہ کوب بقبض دم ضربے بر آرنج
چپ وکوبے درخود وضربے بر آرنج راست وکوبے درخود وضربے زیر ناف وکوبے درخود اللہ گویان
کند بعدہ بحبس دم معدہ بالا کشیدہ باز از سر آغاز کند **ذکر چہار ضربی** دریابد جلسہ معہود در نگاہ دارد
وضربے بر زانوے چپ وضربے بزانوے راست وضربے درمیان دو زانو وضربے در زیر ناف الا اللہ
گویان زند باید کہ سختی را بگزارد اول ضرب بدور لا الہ الا اللہ کند دیگر ضرب ہاے الا اللہ پیاپے
گوید فائدہ از عمل روشن خواہد شد **ذکر چہار ضربی** بیک قبض دم را از تحت ناف بالا کشیدہ ضربے
بزانوی چپ وضربے بزانوی راست وضربی میان دو زانو وضربے درخود اللہ گویان دہد باز از سر گیرد
ذکر دو حلقی چہار ضربی حلقہ اول سر را از کتفین از کتف راست بگرداند وحلقہ دوم سررا
بمیان گردانیدہ ضربے بزانوے راست وضربے بزانوے چپ وضربے درمیان دو زانو ضربے درخود
الا اللہ گویان دہد **ذکر چہار حلقی** وچہار ضربی دو حلقہ اول را میان کتفین از کتف راست بگرداند
وحلقہ دیگر باز میان گردانیدہ ضربے بزانوے راست وضربے بزانوے چپ وضربے درمیان دو زانو وضربے
درخود الا اللہ گویان صدبار باز از سر گیرد فائدہ این عمل روشن خواہد شد چون **نفی و اثبات** چہار ضربی
آغاز نماید در رسنا پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام را تصور و در جا پیر خود را تصور کند ونزد بعضے پیش روی مابین
طرفین تصور حضرت وجود مطلق کند **نوع دیگر** چہار ضربی دریابد جلسہ معہود نگاہدارد لا را از میان دو زانو
برآرد **لہ** را تا بر کتف راست ضرب کند باز ہا را بر کتف چپ ضرب کند باز الا اللہ را درمیان خود ضرب کند
باز ہو را بطرف پشت خم خوردہ ضرب کند باین طریق تمام کلمۂ لا الہ الا اللہ را بچہار جا انصرام رساند نوع دیگر
چہار ضربی در نفی واثبات اینست کہ کلمۂ لا الہ از جانب چپ کشدہ وبجانب راست تا رساند ومد را زان قدر کند کہ

ضربات ثلث در یک دم در آیند و بکلمهٔ الا الله ضرب چهارم بر دل نیز ده مرتبه کند و ضربات ثلث در کلمهٔ لا اله
الا الله اشاره بر نفی سه خطرهٔ شیطانی و نفسانی و ملکی و ضرب چهارم در کلمهٔ الا الله اشارتست بر اثبات
خطرهٔ رحمانی ضرب اول بزانوے چپ اشاره بر نفی خطرهٔ شیطانی که مقر وے طرف چپ است ضرب دوم
زانوے راست اشاره بر نفی خطرهٔ نفسانی همواره میان نفس و شیطان مقابله است ضرب سوم بر دوش
راست اشاره بر نفی خطرهٔ ملکی ست که دوش راست محل فرشتهٔ کاتب خیر ست و ضرب چهارم در فضاے
دل کلمهٔ الا الله اشاره است بر اثبات ذات حق تعالی چون نفی خطرات علیحده تفرقهٔ باطن ست و مقصود
کلی حضور و جمعیت ست **نوع دیگر** چهار ضربی آنست که مستقبل قبله نشیند و مصحف پیش روے خود دارد
یا قبر بزرگے ضرب اول بر چپ و ضرب دوم بر راست و ضرب سوم بر مصحف و ضرب چهارم بر دل زند مستغرق
ذکر گردد و کشف معانی قرآن و حال اهل قبور گردد و اما ملاحظات برزخ پیر وغیره نگاهدارد که بے آن
فائده ندارد و طریق **ذکر پنج ضربی** در یابد جلسهٔ معهود نگاهدارد از کتف چپ لا اله آغاز کند بکتف راست
الصرام رساند متصل اللحیة بر استخوان کتف راست داشته یک ضرب الا الله کوب دهد باز سر را بجانب
پشت گردانیده بر کتف چپ آورده یک ضرب همان طریق دهد باز سر را پس نیم پشت آورده یک ضرب
دهد و در بعضے نسخ بدین طریق نوشته اند باز ضربے زیر زنخ دهد باز از هر دو کتف برابر دوش آورده
یک ضرب در خود دهد باز دو زانو نشده مقدارے هر دو سرین از زمین بر آورده ضرب پنجم باتمام رساند
وطے قبض دم شرط ست باز از سر آغاز کند ثمره بیش ست از عمل روشن خواهد شد طریق **ذکر شش ضربی**
در یابد جلسهٔ معهود نگاهدارد لا اله را از آرنج چپ آغاز کند بکتف راست الصرام رساند از آنجا کرده پشت
گردانیده و سر را به زانوے چپ دراز کرده بدمی رقیق الا الله گویان ضرب دهد همچنین یک ضرب بر بازوے
راست ضربے در میان دو زانو باز از انجا بطریق حمله بر آمده سه ضرب در خود الا الله گویان دهد بدمے
رقیق آواز بر آمدن ندهد و درین ذکر رعایت دم رقیق واجب ست باز از سر آغاز کند **نوع دیگر** ذکر شش ضربی
آنست که هر ضربے در هر جهتے زنند سند ذکر هفت ضربی در یابد جلسهٔ معهود نگاهدارد و جسد را بسیار حرکت
ندهد سر را بر ثذئین گردانیده لا اله گویان ضربے بجانب آسمان سر بر آورده و ضربے بجانب زمین سر نگون
کرده و ضربے بجانب یمین و ضربے بجانب یسار و ضربے پیش رو آورده و ضربے بجانب پشت خم خورده لا اله
گویان دهد باز سر بر آورده بدم رقیق ضربے در خود دهد باز از سر آغاز کند فائدهٔ این عمل روشن خواهد شد
ذکر هشت ضربی در یابد جلسهٔ معهود نگاهدارد و ضربے بزانوے چپ و ضربے بزانوے راست و
ضربے در میان هر دو زانو باز ضربے بر آرنج چپ و ضربے بر آرنج راست و ضربے برابر ناف باز ضربے بر دو سرین

مقداری از زمین برداشته وضربے دم حبس کرده درخود الا اللہ گویان وبہ باز از سر گیرد وثمره این ہمین ست
طریق ذکر دو ازده ضربی در باید جلسۂ معہود نگاہدارد لا الہ را از بازوے چپ آغاز کند تا بکتف راست
انصرام رساند از انجا ضربی بزانوی چپ وضربی بزانوی راست وضربی در میان دو زانو وضربے درخود
باز ضربے در آرنج چپ وضربے بر آرنج راست وضربے برابر ناف وضربے درخود باز ضربے بہ بازوی چپ
وضربے بہ بازوی راست وضربے برصدر وضربی دو زانو شده ومقداری ہر دو سرین از زمین بر داشته
الا اللہ گویان وبہ باز از سر گیرد فائده این ذکر از عمل روشن خواہد شد لہذا مرشد کامل بلفظی کلی تلقین فرماید
که موجب نفی خطرات یکبارگی گردد مثلا در لا الہ ولا معبود ولا مقصود ولا موجود ملاحظه کند ولفظ اہل
وحدت ہمین لا موجود ست که مقصود کلی ومطلوب اصلی ست ودر کلمۂ الا اللہ مقصود اثبات ملاحظه کند مثل جز
ذات پاک حق تعالی وملاحظه فوت نکند که مقصود نفی غیر حق در ملاحظه ست ومسترشد عجمی بہ عبارت پارسی ہندوی
وغیره در آنچه فہم وے بدان رسد اگر تلقین فرماید روا باشد وذکر دو ضربی وبادم بیشتر گوید چنانکه مستغرق
ذکر شود که چار ضربی نیز نوعی از تفرقه ست ودو ضربی آنست که یک ضرب لا الہ ودوم ضرب الا اللہ بیاید
کلمۂ رسول اللہ بعد سوم بار یا چہارم بار یا پنجم بار یا ہفتم بار یا دہم بار بگوید تا ذکر کلمۂ طیب درست گردد

وقال النبی صلی اللہ علیه وسلم لکل شئ صقالة وصقالة القلب ذکر اللہ تعالی فرد تا بجاروب لا نروبی
راه ٭ نرسی در سرای الا اللہ ٭ سند ذکر لا یتناہی جلسه ودو نفی واثبات لبسند مذکور نگاہدارد وضربے
بزانوی چپ بجانب زمین نگریسته وضربے درخود بجانب آسمان دیده کند ہمچنان ضرب کنان از زانوے
چپ بزانوے راست وکتف راست صدر وکتف چپ گزشته بزانوی رسد سه ضرب پیاپے دہد
باز از ہنجا ضرب عود کند باز بزانوے چپ رسیده سه ضرب پیاپے دہد باز از انجا ضرب میان دو زانو
شده وبرناف گزشته تا اللہ رسد بعده نود ونه ضرب چشم بسته بملاحظه نود ونه اسمار درخود دہد سند ذکر
ہزار ضربی در باید بلفظ اللہ بیک جلسه در یاد اللہ بصفت احد موصوف کرده بزانوی چپ وبصفت صمد
موصوف کرده درخود ضرب کند تا پانصد بار عکس این بزانوی راست تا پانصد ضرب باز از سر آغاز کند
سند ذکر اره دو زانو بنشیند وہر دو دست را بر دو زانو نہد و ہا گویان برناف ضرب کند وہی گویان
دم را از تحت ناف بدر وشد بجانب صدر کشد باید که ہمچنان صورت وکشش بر تختۂ دل راند چنانکه اره
بر چوب میرانند تا بجای ہا ہی ہو حی یا ہو ہی یا لا الہ الا اللہ که مختصر وی ہا ہی ست یا اللہ یا
اللہ گوید سند ذکر مدور الحلق در باید که جلسۂ مذکور نگاہدارد وسر را از کتف چپ لا الہ گویان بہ کتف
راست آورده ودر آنجا گردانیده براه چپ الا اللہ گویان ضرب کند پیاپی درین سند مواظبت نماید

سند ذکر آوردو برد جلسه مذکور نگاه دارد و بجانب کتف چپ رو آورده ها گوید و بجانب کتف راست
هو گوید باز سر نگون کرده در خود حی گویان ضرب کند که مختصر لا اله ها الا الله هو محمد رسول الله حی
یا بجاے حی هی گوید سند ذکر امهات زانوے چپ بطریق جلسه دوزانو بدارد و زانوی راست بطریق
جلسه دوزانو بدارد وزانوے راست بطریق مربع لیکن کف پای راست بر بند کیاس زانوی چپ بسختی پیوسته دارد
لا اله گویان از مکان خود همچون آهو بجهد الا الله گویان بمکان دیگر افتد اما باید که در وقت ذکر معده
خالی باشد ذکر ثلاثی مجرد جلسه مذکور نگاه دارد و لا را از میان ناف بحبس دم کشیده اله را به کتف راست
ضرب کند باز در همان محل ضرب دیگر الا الله گویان باز هو را بے امتداد صوت بر کتف چپ ضرب کند
چنانچه بزرگے فرموده رباعی تیغ لا برآر از ناف نیام ٭ بر زمین مگذار زینسان کن قیام ٭ حمله بر حمله
برادر راست کوب ٭ زین سپس چپ روی می آری امام ٭ بعد از آن حمله که رو بردی به تحت ٭ جاهدوا
فی الله این ست والسلام ٭ ذکر ثلاثی گنبدی دریابد باید که احتبا بنشیند یعنی جلسه ختان چون ساق پای
راست بر پشت ساق پای چپ نهد و هر دو دست را بر هر دو ران کشیده بطرفیکه دست راست بر پای
چپ و دست چپ بر پای راست گزرانیده بر زمین چسپاند از کتف چپ لا اله گویان سر گردانیده به کتف
راست رسانیده الا الله گویان همچو آهو جسته جانب پیش افتاده ضرب کند و ضربے دیگر هم از آنجا جسته
الا الله گویان باز دهد باز از انجا بمحل خود آمده الا الله کرده ضرب کند نوع دیگر - لا گویان همچون آهو جسته
جانب پیش اله گویان افتد باز بسرعت جسته هی گویان هم دران مکان ضرب دویمی کند باز الا الله گویان
جسته دهی گویان هم در مکان اول آمده ضرب سومی عزیز من در اول صقاله و صفا آئینه جمال مصقل
درومی تا بد پس باید که جز ذکر لا اله الا الله بلکه الله دیگر نگوید تا همه الله بود قلب المومنین عرش
الله تعالیٰ قلب المومنین حرم الله تعالیٰ وحرام علی حرم الله ان یلج فیه غیر الله تعالیٰ سند ذکر
ثلاثی معربی دریابد جلسه دوور نفی و اثبات بسند مذکور نگاهدارد و سه ضربی پیاپے بزانوی چپ و
سه ضرب در میان دو زانو و سه ضرب بزانوی راست و سه ضرب در خود الا الله گویان دهد باز سه دور
از زانوی چپ بحبس بتصور نفی بگردد و بعده سه کوب دو زانو شده بتصور اثبات در خود دهد بعده سر را
در میان دو زانو نزدیک زمین برده آهسته آهسته دم را از تحت ناف بشدت سر حمله کشیده بعده معده را
از حبس دم سه قبض بتصور الا الله باز همچنان از زانوی راست سر دو ر سه کوب و سه حمله و سه قبض بسند
مذکور نگاهدارد و باز از زانوی چپ سه دور و سه کوب و سه حمله و سه قبض بسند مذکور نگاهدارد بعده سر را
جانب راست و چپ و پیش و پس چنان کج کند که اعضا آن جانب خم شود دوم در تمام اعضا ساری گردد

وبعده روی سوی آسمان کرده براه بینی هو گویان دم را آهسته آهسته بگزارد یک بسط تمام شود همچنان هشت
بسط بسند مذکور به آخر رساند اما ضربهای که در بسط اول کرده بود در بسطهاے دیگر نکند و بسطهای دیگر از
دوائر شروع کند ولے هر دور را از دور اول تضاد گیرد چون نه بسط تمام شود یک بار این ذکر گفته شود
سند ذکر استیلا جلسه معین نیست دائم الحال بحبس دم کلمه طیبه را به قلم فکر بر لوح باطن بدین طریق
بنویسد لام لا را از کتف راست آغاز کرده جانب راست ناف برده بگرداند تا ناف در میان الف و
لام افتد و خالی ماند الف را از مابین جانب چپ بالا کشد تا به کتف چپ رسد اله را در میان الف و لام
مرتب سازد الا الله را بر دل نویسد و میم را از بالای پستان چپ شروع کرده بر پستان راست
آورده از آنجا حے را پایان پستان برد و میم را در میان ثدیین و دال را از بالای پستان برد
و دامنش زیر آن چنانچه پستان راست در دامن دال افتد و رے را نزدیک پستان چپ و سین
را در میان سینه و واو را نزدیک پستان راست و لام را بالاے پستان چپ آغاز کرده بر پستان راست
تمام کند و الله را میان لام رسول بنویسد چنانچه بر حروف ظاهر دست کاتب و قلم میگردد همچنان بحروف
باطنی همراه خطره قلم جسد را بگرداند تا صولت ضرب حاصل شود چندان مداومت نمائی که به یک دم
بست چار بار بموافقت حروف کلمه طیبه آخر رساند نوع دیگر لام لا را از سر ناف تا پستان راست کشد
تا پستان راست در کرسی لا افتد و سر الف را به پستان چپ رساند چنانچه پستان راست در کرسی لا
واقع شود و اله را متصل کرسی لا بنویسد و الا الله محمد رسول الله را بر دل بنویسد باید که دم در ان
بگزارد و جسد را اصلا حرکت ندهد باقی از مرشد معلوم خواهد شد فائده این عمل روشن خواهد شد مصرع
آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را + ه تا که باشد یاد غیرے در حساب + ذکر مولی باشد از تو
در حجاب + چون همه یاد تو از مولی بود + همچو مجنونت همه لیلی بود + چون نماند در دل از اغیار نام +
پرده از محبوب برخیزد تمام + لهذا بعضے عشاق جز ذکر الله چیزی نخوانند و جز ذکر اسم الله چیزی
ندانند همین اسم را گاهی در زبان گاہے در دل استاده و نشسته و غلطیده و خوردن و خفتن
جز این نام نگویند گاهی بطریق ولوله و شور و فغان بدین اسم کنند و وقتی یکبار در نهایت بلند آواز
بخوانند و باز آهسته چون مغز بر هم گردد آهسته آهسته گویند و چون ازین هم ملول شوند در دل گزرانند
و چون ازین هم درگزرند حضور حق را متصور دارند و در ان تصور بخسپند و چون عادت گردد در خفتن هم
آن ذکر جاری باشد و چون بیدار گردند در همه ذکر در آیند روز و شب خیال ایشان جز الله نبود و اقوال
جز الله نباشد تا حدی اشتغال کنند که جز الله ندانند و جز الله نخوانند و محو و مستغرق در ذات الله گردند

و بعضے تصور اسم اللہ بر دل کنند و دل را یک سبزہ تصور کنند و نقش اللہ برنگ زرد بران سبزی دل
بنگارند تا آنکہ چون نقش اللہ در نظر دل و نظر حسی نماید ہمہ اللہ بودہ بعدہ الف اللہ را حک نمودہ
صرف اللہ تصور نمایند پس ازان نقش لہ تصور نمایند و در آخر تصور جز تصور ہی در دل ندارند
پس بغلبۂ شغل دائرہ وسعت گیرد و بقدر وسعت دائرہ ہا لفظ بیان ہا تنگی گیرد و ہر قدر کہ دائرہ
وسیع لفظ تنگ شدن گیرد تا آنکہ دائرہ ہا در وسعت بلانہایت رسد در زمان کہ نقطہ میانہ کہ عبارت
از تعین سالک بود از میانہ برخیزد نہ نقطہ ماند نہ دائرہ جز لاتعین موجود نماند سالکان گویند کہ صاحب
عشق و شوق و ولولہ را ہمین اسم اللہ کافی ست الیس اللہ بکاف عبدہ قل اللہ ثم ذرہم فی خوضہم
یلعبون ایکھی انجھر ہیم کا پڑھے سو پنڈت ہووے بعضے والیان در ذکر اللہ چنان خوض کردہ اند کہ جز
اللہ درمیان نماند ہمین وقت بزرگے را پرسیدند از کجائی گفت اللہ گفت نامت چیست گفت اللہ
گفتند سکنت کجاست گفت اللہ گفتند کجا میروی گفت اللہ بعضے استغراق ذکر در اسم اللہ باستغراق
در ذات اللہ میرسانند مصرع اللہ بس ست عاشقان را ❊ عزیز من بدین اسم چندان نمای کہ دلت
خود بخود بے توجہ تو ذاکر گردد بے اختیار در ہر جا ذاکر باشد حتی کہ بوقت قضای حاجت و بول کردن
ہم ہر چند کہ قصد تغافل کنی نتوانی نگاہداشت درین وقت ذاکر را از بے ادبی معذور دارند فسرد
زاہل دل چون بصف دل شدہ ❊ موکبۂ قرب بمنزل شدہ ❊ وانہا کہ ذکر جہر را قائل نیستند در خفیہ
ہمین اسم اللہ را از دل گویند زبان در کام سخت کنند تا از زبان برنیاید ذکر اللہ با حسن صوت
دردناک در دل جاری دارند با ملاحظہ واسطہ تا آنکہ ذاکر نگردد کار بانصرام نمی رسد بدانکہ در سلسلۂ ما
اکثر یاران کہ ذاکر حلقۂ ذکر بذکر جہر بودہ اند ہمیشہ از آخر شب تا صبح می نشستند و بعد از نماز فجر حلقۂ ہفت
ہزار ذکر جہر ہمیشہ مقرر کردہ اند ہمچنین از نماز ظہر تا نماز عصر و از نماز عصر تا نماز مغرب و از نماز مغرب تا
نماز عشار یاران حلقہ ذکر جہر می بستند بعد از صاحب شوقان اکثرے تمام شب بذکر میگذرانیدند و اکثری
سی ہزار ذکر می رسانیدند و بست ہزار و ہفدہ ہزار ذکر ادنی ایشان بود ذکر نفی و اثبات بعد از
فجر و عصر برکات بسیار دارد مستقبل قبلہ نشیند و آیۃ الکرسی بخواند و با یاران ذکر گوید کلمہ لا الہ از جانب
چپ آغاز کند و بجانب راست رساند بآواز بلند باید و شد طویل و قوت تمام گوید و ملاحظہ ہفت صفات
سلبیہ کند یعنی نفی ہمہ صفات ما ترا از حضرت لیس کمثلہ شیء از حضرت لم یلد و لم یولد و لم یکن لہ کفوا احد
و کلمۂ الا اللہ بر فضای دل با قوت برند و آواز بلند با مد طویل بگوید و ملاحظہ حقیقت ایجابیہ یعنی اثبات
ہمہ صفات سزاوار حضرت اللہ احد صمد حق رب العالمین الرحمن الرحیم را بعدہ محمد رسول اللہ بگوید

بعد از فراغ ذکر فاتحه بروح پیران وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خواندن وبجهت مزید شوق
ذوق ربانی وفتح باب انوار سبحانی تکبیر بلند گفتن وگاهی بذکر سبحان الله یا کی بی عیبی مر خدای راست
مشغول شدن وباز بذکر الحمد لله بملاحظه ستودگی خدای راست وباز ذکر الله اکبر بملاحظه خدای بزرگ
تراست باز بذکر الله الله الله ودیگر ذکر الله جهراو ربعضے اوقات استاده شش ضربی بهر جهتی ضربے
چهار ضربی ویک ضربی + طریق ذکر حدادی +

فصل نهم در ذکر حدادی - طریق ذکر حدادی دو زانو بنشیند چنانچه هر دو سرین بر زمین باشد وکلمه
لا اله را از دل کشیده هر دو دست دراز کرده بطرف آسمان بر دلفظ الا الله از آسمان گرفته هر دو دست
بسته بر دل سخت ضرب کند فائده بسیار وتاثیر بے شمار ست نوع دیگر ذکر حدادی لا اله الا الله ست
یا پتک بزند ربط اول را بر دل الا الله چنانچه که آهن گرمی زند مطرقه بر سندان دیگر ذکر حدادی آنکه کلمه
لا اله از طرف چپ باید وملاحظه شروع کند بر هر دو زانو ایستاده شود وکلمهٔ الا الله با قوت تمام وضرب شدید
بر فضای دل زند بنشیند چنانچه حداد پتک بدو دست بر آهن بقوت میزند هم برین طریق هر بار کند تا ذوق
دست دهد در کار باشد. واین ذکر از امام ابو حفص حداد قدس سرهٔ منقول ست درین ذکر مشقت بسیار منافع بشمار

فصل دهم در ذکر کشف معانی قرآن وکشف قبور - بگیرد چهار مصحف در چهار جهت واز کرده بر آرد در
راستا وچپا وپیش وپس سر زانو ضرب اول در مصحف راستا کند پس در چپا پس در مصحف اولیں در مصحف
پس ضرب کند حقائق آن کشف شوند بانک مصحف واز کرده پیش بر آرد ضرب اول طرف مصحف وضرب
دوم طرف دل کند نوع دیگر بگیرد دو کانون ودر آن آتش پر کند ضرب اول در بازو وضرب دوم
در دل کند درین ذکر باطن ست فاما اسرار این ذکر کشف نکنند خصوصاً درین ذکر نوع دیگر در کشف
قبور اول بگوید یا ربی یا ربی بیست ویک بار اول طرف آسمان بگوید یا روح در دل ضرب کند یا روح
الروح ودیگر بعضے اوقات ذکر دوری ایستاده به یکدم جهر کند خصوصاً شب را در زمین نرم یا ریگستان
ایستاده تا اگر بر زمین افتد رنجش نرسد چون بیفتد ساعتی افتاده باشد ونظر بر دل دارد تا چه جمال وچه
انوار روی نماید وچه اسرار کشاید ودیگر بذکر الله مشغول شود وبر همه اعضای خود که بتصور در آید ضرب
کند چه بعضے هفت اعضا کلیه گفته اند وبعضی اعضا بسیار شمرده حتی سیصد وزیاده از ان استخوان ها ورگها
گفته اند ودیگر آنکه ذکر الله جهر آنے ملاحظه ضربے میگفته باشد واین را ذکر ولوله وجذبه وبیخودی خوانند +

فصل یازدهم در ذکر پنجتن پاک وذکر کشف روح رسول الله وکشف الارواح واسماء ملائکه واسم
شیخ - ذکر پنجتن پاک آنست که جلسه معهود نگاهدارد ولفظ یا حسن پیش گوید ویا حسین طرف آسمان

فصل نهم در ذکر حدادی

فصل دهم در ذکر کشف معانی قرآن وکشف قبور

فصل یازدهم در

[illegible]

ولفظ یا فاطمہ طرف راست ولفظ یا علی طرف چپ ولفظ یا محمد ہر دو زانو شدہ بر دل سخت ضرب کند
درین ذکر فائدۂ عظیم خواہد شد واین ذکر در سلسلۂ قادریہ قلندریہ مقرر ست در ذکر کشف روح
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا اللہ طرف راستا یا محمد طرف چپا یا رسول اللہ بر دل ضرب کند
دیگر ذکر کشف الارواح یا احمد یا محمد درین طریق یک طریق آنست کہ یا احمد در راستا بگوید و
یا محمد در چپا و در دل ضرب کند دیگر طریق آنست یا احمد در راستا بگوید و یا محمد در چپا بگوید و در دل
ضرب کند یا رسول اللہ۔ دیگر۔ یا احمد یا محمد یا علی یا حسن یا حسین یا فاطمہ طرفی ذکر کند
کشف جمیع ارواح شود و دیگر اسمار ملائکہ مقربین ہمین تاثیر دارد یا جبرئیل یا میکائیل یا
اسرافیل یا عزرائیل چہار ضربی نوع دیگر آن را ذکر کشف الروح ای روح کان تحتی ای مکان
کان اول بست و یکبار یا رب گوید پس گوید یا روح الروح وجذب دل کند پس سر بالا کند و
گوید یا روح ماشاء اللہ چون از ذکر فارغ شود توجہ بہ مطلوب کند پس آن روح حاضر شود در
خواب یا بیداری اگر دو ہزار بار کند زود بمقصد رسد حضرت سید گیسودراز این را از حضرت خواجہ
نصیر الدین چراغ دہلی قدس سرہ یافتہ اند بعضے اختیار تمام کلمہ طیبہ کنند و گویند ہٖ ہُ ہہ ضرب
اول بر راستا ضرب دوم بر چپا ضرب سوم بر دل نوع دیگر کہ ان را کشف الروح گویند بست و یکبار
یا رب گوید بعد یا روح الروح ربط کند ذکر کشف القبور نزدیک قبر بنشیند و سر بالا کند
جانب آسمان و گوید اکشف لی یا نور پس ضرب بر دل کند گوید اکشف لی پس ضرب بر قبر مقابل روی
میت کند پس گوید عن حالہ حال میت معلوم شود یا علانیہ یا در خواب طریق ذکر آنست کہ مشائخ
این ذکر را کشف القبور نیز میگویند این ست نزدیک قبر برابر روی مردہ بنشیند و سر را سوی آسمان بردہ
یا نور گوید پس ربط بر قلب زند اکشف لی گوید پس ربط سوم بر روے مردہ زند یا نور گوید
ذکر اجابت الدعوات ضرب کند ربط اول بر راستا گوید یا رب پس چپا گوید یا رب پس بر دل
گوید یا رب پس بیا متکلم گوید کذلک واین ذکر بسیار گوید وچون خواہد کہ تمام کند دو دست بالا کند
و بگوید یا ربی و بروی فرود آرد در ان حضور مراد و مقصود باشد یا امان واین ذکر از اذکار شیخ الحقیقۃ
شیخ محی الدین بن عربی ست دیگر ذکر اسم شیخ یعنی بگوید یا شیخ یا شیخ ہزار بار باید کہ حرف ندا را از دل
بکشد راستا و لفظ شیخ را در دل ضرب کند متوجہ شود بجانب سنگ یا کلوخ یا قبر یا مصحف یا روی دلبری
یا روی شیخ یا کل یا غیر ذلک بحاسہ بصر و چشم سر و حرکت ندہد پلک چشم را و قوی باطنہ را نیز متوجہ حقیقت
مطلقہ بہ کیفیت داجبیہ دارد تا آنکہ بستہ شود راہ خطرات و آثار غلبہ غیب بروی طاری شود و زائل شود

واین منسوب ست بہ سیدنا ابراہیم بن ادہم البلخی قدس اللہ سرہ العزیز ذکر درازی عمر بعد از ادای فجر
ہو الحی القیوم تا مطلع آفتاب گوید ہزار بار و بعد از ظہر ہزار بار ہو العلی العظیم و بعد عصر ہزار بار
ہو الرحمن الرحیم و بعد از مغرب ہزار بار ہو الغنی الحمید و بعد از عشا ہو اللطیف الخبیر ہزار بار
بہر نیتی کہ خواند این اسم را بدین اوقات بعد دمذکور حق تعالی بکرم خویش قبول و مستجاب گرداند و بمقصود رساند۔

فصل دوازدہم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضے صفات بسوی صفات دیگر در

ذکر حسب استعداد و صلاحیت باطن مرید ارادہ تلقین فرماید و بانتقال از بعضی صفات بسوے
بعضے صفات ترقی نماید تا بنور ہر اسمی منور و آثار روی پدید آید و این اشغال و اوراد این مشرب ست
شامل سہ پایہ ست از غیر آن یعنی در صفات امہات سمیع و بصیر و علیم چون استقامت باید در مرتبہ
دوم با آن صفات پنج صفات دیگر ارادہ فرماید دائم قائم حاضر ناظر شاہد جملہ ہشت میشود و
باز در مرتبہ سوم دوازدہ اسم دیگر ارادہ فرماید قدوس ودود حی قیوم ظاہر باطن
غفور رؤف نور ہادی بدیع باقی بعد از استقامت بر این مرشد اسمار نود و نہ نام دیگر
باز ارادہ فرماید اگر خواہد مفردات در ملفوظات ترقی دہد چنانکہ اکرم الاکرمین ارحم الراحمین
اجود الاجودین ذو الفضل العظیم بر رؤف رحیم ارحم الراحمین العلی العظیم
چون درین استقامت یابد بانوار و اسرار مشرف گردد و مرتبہ پنجم اسمار دیگر ارادہ فرماید
العلی الاعلی العظیم الاعظم الکبیر الاکبر القریب الاقرب اللطیف الالطف ملصقا
راحدے نیست اما مختصر بر پنج مرتبہ افتاد در بیان این پنج مرتبہ دعا اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم
ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو رب العرش العظیم اللہ سمیع اللہ بصیر اللہ علیم اللہ ہو ہو الذی لا الہ الا ہو
الملک و الملکوت اللہ سمیع اللہ بصیر اللہ علیم اللہ دائم اللہ قائم اللہ حاضر اللہ ناظر اللہ شاہد اللہ
ناظر اللہ حاضر اللہ قائم اللہ دائم اللہ علیم اللہ بصیر اللہ سمیع اللہ سمیع اللہ بصیر اللہ علیم اللہ دائم
اللہ قائم اللہ حاضر اللہ ناظر اللہ شاہد اللہ الذی لا الہ الا ہو لہ الکبریاء و الجبروت اللہ قدوس اللہ ودود
اللہ حی اللہ قیوم اللہ ظاہر اللہ باطن اللہ عفو اللہ رؤف اللہ نور اللہ ہادی اللہ بدیع اللہ باقی اللہ
بدیع اللہ ہادی اللہ نور اللہ رؤف اللہ عفو اللہ باطن اللہ ظاہر اللہ قیوم اللہ حی اللہ ودود اللہ قدوس
اللہ رؤف اللہ نور اللہ ہادی اللہ بدیع اللہ باقی اللہ ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو لہ العزۃ و العظمۃ اللہ
اکرم الاکرمین اللہ ارحم الراحمین اللہ اجود الاجودین اللہ ذو الفضل العظیم اللہ العلی العظیم اللہ اجود الاجودین
اللہ ذو الفضل العظیم اللہ رؤف رحیم اللہ الرحمن الرحیم اللہ العلی العظیم ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو لہ الحمد یہ

فصل دوازدہم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضے صفات بسوے صفات دیگر

والاحدیة الله العلی الاعلی الله العظیم الاعظم الله اکبر الاکبر الله القریب الاقرب الله لطیف الالطف الله القریب
الاقرب الله الکبیر الاکبر الله العظیم الاعظم الله الکبیر الاکبر الله القریب الاقرب الله اللطیف الالطف
وهو اللطیف الخبیر و بکل شیٔ قدیر و بالاجابة جدیر و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله اجمعین و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا +

فصل سیزدهم در ذکر جبرائیلی و سهروردی و بدلا و فنا و بقا و ذکر جبروت و یاهو و کشف ملکوت و حضور یاحی یاقیوم و لاهو الاهو اول ذکر جبرئیلی و سهروردی کلمه لااله را از ناف بکشد و از فرود بالا برد بطرف راست بعده بر دل ضرب کند کلمه الا الله دوم ذکر کروبیان و جبروتیان و آن آنست کلمه لااله را از دل بکشد و طرف آسمان باید برد و بعده الا الله را در دل ضرب کند بسند ذکر بود که در یابد دو زانو بنشیند هر دو دست نشست بسته بر دهان بدارد و لااله گویان دو زانو شده هر دو دست بجانب آسمان برده و از کند باز از انجا الا الله گویان ضرب کند و برابر دو دست بر دهن نهد باز از سر گیرد نوع دیگر جلسه و قیام و قعود و نوع سابق نگاه دارد لیکن آنجا یک یک دست بجانب آسمان برده بسند مذکور بر دهان نهد باز از سر آغاز کند سوم بدلان و آن آنست هر دو دست نزدیک دهن برآرد و کلمه نفی را شروع کند بعده دست بسته طرف هوا با مد نفی کشاید بعده باز بندد و هم در هوا بعده در دهن ضرب کند کلمه الا الله باید که بوقت اخراج نفی سوی هوای بر هر دو ناو استاده شود و در وقت ضرب بنشیند فاما درین ذکر دو رمز ست اول بدانکه هر چه غیر حق ست از دهن و از دل کشیدیم و در هوا انداختیم و رمز دوم بر آمد در حالت ضرب کلمه اثبات انوار الهی از هوا گرفته در دل انداختیم و هستی حق را اثبات کردیم همین ذکر در حالت سماع کند و کلمه نفی بدست چپ گوید و از سینه بردارد و در هوا اندازد از دو کلمه اثبات در دست راست بگوید از هوا و در دل ضرب کند درین ذکر نیز همان رمز ست چهارم ذکر بدلا کلمه نفی را از دهن بکشد و دست راست بسته در هوا برود در آنجا واز کند باز بندد و کلمه اثبات را در دهن ضرب کند باز در دست چپ هم برین نوع کند درین ذکر نیز اثر عظیم ست بلکه بحضور بدلا ست بلکه بیش او اگر حاضر شوند با او ذکر کنند و اعانت نمایند صحبت را غنیمت شمرند ذکر فنا و بقا آنست که شما بغلط یک ضرب در راست کند و یک ضرب در چپ ذکر فنا و بقا همچون ذکر محو پس آهسته بر پنج انگشت اول بر پیشانی خود نهد و بگوید الا الله پس بر کف چپ نهد و بگوید الا الله بسند ذکر جبروتی در یابد جلسه مذکور نگاه دارد و سر را درمیان دو زانو نزدیک زمین برده یا احد و از انجا سر برآورده یا واحد گویان تا دو ضرب کند بعده هفت بار ضرب راست الله گویان در خود کند ذکر حالت مشی اقدام هر دو قدم که نهد

فصل سیزدهم در ذکر جبرائیلی و سهروردی و بدلا و فنا و بقا و ذکر جبروت و یاهو و کشف ملکوت و حضور یاحی یاقیوم و لاهو الاهو

بگوید الا اللہ ذکر جبروت چون اللہ اللہ در زبان گوید در دل یا احد و یا صمد و ہم کند بعده
اسم ذات را نداہی و اسماء صفات را با او ذکر کنی چنانچہ یا اللہ یا رحمن یا رحیم و در دل بگوئی یا اللہ
و در راستا رحمن و در چپا رحیم یا در دل بگوید اللہ و در راستا یا احد و در چپا یا صمد و در دل
بگوئی یا اللہ و در راستا ذکر حضرت شیخ الثقلین قطب العارفین شیخ فرید الحق والشرع الدین یا ہو
یا ہو ای آفریدگار ہیچ کس ندانم جز تو یا سبوح و در چپا یا قدوس پس جملہ اسماء صفات ہم برین
نوع با اسم ذات ذکر کند ہر حاجتی کہ باشد موافق آن این ہست فی الحال حاجت بر آید دیگر ذکر یا اللہ
آنست کہ حرف ندا را از دل بکشد طرف راستا بر د لفظ اللہ را در دل ضرب کند دیگر ذکر یا ہو
ہم برین قیاس کند و ذکر یا ہو را تاثیر ہست برای کشف حقائق ذکر مکاشفہ دریابد جلسہ مذکور
نگاہدارد و از جانب چپ یا ہو گویان بزانوے راست و بکتف راست و چپ گردیده زانوی چپ
رسد باز از آنجا یا من ہو گویان بطریق مذکور گردیده بزانوی چپ رسد باز از آنجا یا من لا الہ گویان
بکتف راست رسانیده الا اللہ گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند باز از آنجا ہے اللہ الا اللہ دراز
کرده بجملہ بر آمده سہ کوب ہی گویان در خود دہد دیگر ذکر کشف ملکوت و حضور و شہود و ملائکہ مقرب
و کشف الارواح ہر حاجتی کہ باشد در راستا بگوید یا سبوح و در دل چپا بگوید یا قدوس و طرف
آسمان رب الملائکۃ والروح در دل ضرب کند والروح دیگر ذکر برای دفع امراض و اسقام
و اوجاع بگوید در راستا یا احد و در چپا یا صمد برای کشف حقائق اشیاء نیز آمده یمیناً و شمالاً گوید
یا احد یا صمد دیگر ذکر یا حی و یا قیوم بر طریق نشاط کبوتر حلقہ بگوید طرف راستا آغاز کند یا حی و سر را
بگرداند و در دل ضرب کند یا اللہ یا قیوم دیگر ذکر برای فتح امور بستہ بعد از نماز تہجد ہزار بار بگوید
یا حی در راستا و در چپا یا قیوم طرف آسمان گوید یا وہاب و در دل ضرب کند یا اللہ دیگر ذکر
لا ہو الا ہو ہمچو ذکر لا الہ الا اللہ سند ذکر یک کشش تا ام الدماغ دریابد باید کہ دو زانو بنشیند و
ہر دو دست بر ہر دو زانو نہد و سر را نزدیک دو زانو برده ہو را در تحت ناف بہ آواز ظاہر بی تقصیر
دم بالا کشد تا ام الدماغ آنجا لمحہ قرار گیرد باز از سر آغاز کند سند ذکر ہو بہ یک نفس ہو ہو ہشت
ہزار کرت دریابد جلسہ معہود مذکور نگاہ دارد شکم را بہ پشت رسانیده در زبان ہو گوید بسرعتی کہ ہو
گوید بہمان سرعت شکم را بہ پشت رساند پیوستہ ہزار کرت گوید باز از سر آغاز کند فائده اینعمل
روشن خواہد شد سند ذکر یک کشش یا ہو ضرب ہو دریابد باید کہ دو زانو بنشیند پشت پای راست
بر کف پای چپ نہد چنانکہ ہر دو سرین بر شتالنگ باشند و ہو را از تحت ناف با آواز رقیق بفوق کشیده

از ذوق هو گویان ضربے در خود زند پیاپے بدین طریق مواظبت نماید فائده از عمل روشن خواهد شد سند ذکر سه ضربی به دو هو و یک حی در یابد جلسه مذکور نگاه دارد و ضربے بجانب آسمان سر بالا کرده و ضربی بجانب زمین سر نگون کرده هو گویان کند و ضربے حی گویان در خود دهد باز از سر گیرد فائده این از عمل روشن خواهد شد سند ذکر لا هوتی جلسه مذکور نگاهدارد و سر را به کتف چپ برده اندکے جانب پشت کج کرده و هو متصلاً گوید و یک ضرب در خود دهد باید که روی همان جا باشد باز سر را برابر کتف مذکور آورده و هو متصلاً پیاپے گفته یک ضرب در پهلوی راست خم خورده بدهد بعده دو ضرب بزانوی چپ و ضربے بر پهلوی راست و دو ضرب در میان دو زانو و ضربے در خود و دو ضرب بزانوی راست و ضربی بر پهلوی چپ هو گویان دهد باز سر را برابر کتف راست برده و هو متصلاً گفته یک ضرب پهلوی چپ دهد بعده سه کرت مقداری سرین از زمین بر آورده دو زانو نشده سه کوب در خود دهد باز سه دور از زانوے چپ بجانب راست هو گویان بگرد و ضرب ها و کوب ها چنانچه از دور چپ کرده بود هم چنان دور ها و ضرب ها و کوب ها درین دور بانصرام رساند باز از سر آغاز کند سند ذکر لایتناهی لفظ هو جلسه مذکور نگاهدارد و از زانوے چپ بزانوی راست هو گویان بنفس واحد دور بدور بگردد و هر دور را از اول کم گیرد چون نفس داشتن نتواند باز از سر آغاز کند در چیا دیگر ذکر هو هیچو الله رست دو رکنی و سه رکنی و چهار رکنی و پنج رکنی و شش رکنی چون کلمه هو در زبان گوید در دل وهم کند الله الله الحی القیوم فاما هر جا بفتح واو گوید چون در دل ضرب کند بجزم واو گوید دیگر در حالت خروج النفس بفتح واو تصور کند زیرا چه بنده فردا پرسیده خواهد شد از آن گرفتم اخذت النفس و ارسلتها دیگر ذکر برای تجلیات ذات از اسم الله الف و لام طرح کند و ها را سه حرکت دهد و در راستا گوید مفتوح و در چپا ضم بگوید و در دل ضرب کند باکسره دیگر اسم حق در کشف امور عجیب همچون ذکر الله بدین سند مذکور یعنی دو ضربی و سه ضربی بگوید و اما حق بسکون قاف و یا به یا تکلم خفی در دل ضرب کند ذکر دفع مرض راستا گوید یا احد و چپا گوید یا صمد در دل گوید یا وتر ذکر برای درازی عمر و دفع جمیع بلیات و بفتح باطن که در آن ذکر اسم اعظم ست ذکر آیة الکرسی ست و اما بدین نوع کند اول صد ضرب کند الله بعده سر را بکلمه لا اله بگرداند خواه یک حلقی خواه دو حلقی بعده اثبات را یعنی الا هو در دل ضرب کند بعده اسم حی در راستا گوید و اسم قیوم در چپا هم برین طریق هزار کرت بگوید امید ست که کشف ملکوت شود درین ذکر صفت ثبوتی و سلبی ست یعنی هر دو اند اسد تاثیر دهد کار کردن شرط ست +

فصل چهاردهم فی اسامی الاذکار الذی یذکرون اهل الله تعالی بها دو حلقی و سه حلقی و چهار حلقی و پنج حلقی

فصل چهاردهم فی اسامی الاذکار الذی یذکرون اهل الله تعالی بها الخ

اول ذکر دو حلقی لا اله الا الله - ذکر جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام الا الله ست ذکر سه رکنی
الا الله چهار رکنی و پنج رکنی هم الا الله ست ذکر یا وهاب بعد نفل عشا هفتاد بار بخواند احتیاج
دنیوی دفع شود ذکر چهار هو و پنج هو و ده هو و شه هو و یک هو ذکر انا انت و انت انا ذکر یا احد
یا صمد ذکر انت لی و انا لک ذکر انت انت لیس انا الا انت عن بعض الذاکر لیس انت الا انت ذکر
یا حی یا قیوم ذکر کشف روح یا روح یا روح یا روح یا روح الروح ذکر هو یا هو یا هو ذکر حسبی ربی
ذکر کشف القبور یا رب یا روح یا روح الروح ذکر کشف الارواح امواتا یا روح الروح
یا روح الروح ذکر فراش سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح ذکر یا حی یا قیوم یا حی
ذکر پنج فرقی یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین ذکر نوع اجر فرد انت یا احد یا صمد یا فرد یا وتر
ذکر حضور ابدال فوقی یا محمد یا احمد یا محمد یا احمد ذکر دم قدم الا الله نوع دیگر ذکر دم قدم وقت شد با
چون شتاب رونده باشد بهر قدم الا الله الا الله مکرر گوید و اگر آهسته با وقار رونده باشد نهادن
قدم راست لا گوید و بگذاشتن قدم چپ اله باز طرف راست الا گوید و طرف چپ الله و اگر میانه رفتن کند
هر جانب قدم راست الا گوید و جانب یسار الله بشرط آنکه بحضور دل بگوید ذکر دفع عدو یا شدید
خذلی حقی باز گوشه گوید یا شدید ذکر ابد ''' ن لا اله الا الله ذکر اجابت پنج بار بگوید یا مجیب یا مجیب
ذکر استجابة الدعوات یا رقیب یا رقیب یا محیط یا مجیب ذکر سه رکنی لا معبود الا الله ذکر سه
ضربی لا اله الا الله ذکر چهار ضربی لا اله الا الله از نور بخش منقول ست دو حلقی لا اله الا الله آغاز
کند از دهن دل در وقت شروع لا اله چنان داند که بیرون میکنم غیر خدا را از دل و گردن را دراز کند طرف
یمان بپیچد چنانکه حلقه شود و هم چنین دراز کند گردن و سر را جانب چپ و بپیچد گردن چنانچه در پیچیدگی
نیز حلقه شود و بزند ربط بر دهن دل و بگوید الا الله و چنان داند که چیزی از انوار الهی در دل آمده است
و در پیچیدگی اول چنان داند که عقبی را در عقب پشت خود انداختم و ثابت کردم نقش الله را در لب
دل و بلند کند آواز الا الله را و قاصد شود که ربط از دل برخیزد ای از باطن دل ذکر آورد الا الله
ست و بنشیند و هر دو پای طرف چپ کند و بزند بر ربط اول بر زمین چنانکه سجده کند و بگوید الا الله
و دوم ربط بر دل زند و بگوید الا الله - ذکر فنا و بقا الا الله و در دل تصور این معنی کند که
نیست معبودی نیست مطلوبی نیست مقصودی نیست موجودی نیست مشهودی مگر الله سبحانه
تعالی و تقدس اول ربط با الا الله بر دل زند ششم ربط بر جهت قبله راست تا و دوم بر دهن
دل ربط زند قاعده عقود فی وقت الذکر دو دست خود چنانکه برای نماز بسته کند و به دو زانو بنشیند

وسرین خود را بنهد بر زمین باین قاعده در هر ذکر و اشغال بنشیند قاعدهٔ ذکر جبرئیل علیه السلام ذکرش
لا اله الا الله است دو بار مکرر یعنی بزند ربط را علی فم القلب جائی دیگر نزند ذکر انا فیه هو فیه
بگوید که لا انا و اشارت کند سوی دل و فرو برد گردن را بعده سر را بردارد سوی آسمان بگوید فیه
و اتصال کند بآن فیه هو را از آسمان پس بزند ربط بر دل ذکر بیچون بگوید طرف راست او طرف چپ
بیچگون و سوی آسمان بے شبه پس بزند ربط بر دل و بگوید بے مثون ذکر کشف الروح و القبور
پس بنشیند چنانکه از برای ذکر می نشیند اول بگوید یارب بست و یکبار پس بگوید سوی آسمان یا روح
و سوی دل یا روح الروح - ذکر لا هو الا هو آغاز از سر دل یعنی از دهن کند و بگوید لا هو را
دراز کند گردن سوی راست امیل سوی بلندی و چنان تصور کند که انچه غیر خدا است آنرا از دل کشیده
پس بزند ربط بر دل و بگوید الا هو - ذکر هٔ طرف راست هُ طرف چپ هِ طرف دل این ذکریست
که ذات تجلی بگیرد این ذکر خاطر است ذکر پنج فرقی طرف راست یا احمد طرف چپ یا محمد سوی پس
یا علی سوی آسمان یا فاطمه سوی پیش یا حسن سوی دل یا حسین و ملاحظه کند یا جبرئیل امے یا
روح القدس و هر که دل زنده باشد و نفس مرده پس لازم کند این ذکر را وقت سحر لابد است که او را
کشف الروح ملکوت و جبروت شود باذن الله تعالی و معائنه کند ارواح انبیاء و اولیاء را مصافحه کند
ایشان را بلا واسطه بحق نبی و آله ذکر سه رکنی الا الله است بنشیند اول ربط بسوی راست دوم بسوی
چپ پس سوی دل کند ذکر چهار رکنی اول طرف الیمین ثم طرف الیسار ثم طرف الامام ثم طرف القلب
ذکر پنج رکنی اول طرف راست ثانی طرف چپ ثالث طرف آسمان ضرب چهارم سوی پیش پنجم طرف
دل ذکر عروج در کتف راست الله در دل الله جانب چپ الله در دل هو در بالا الله -
ذکر پنج فرقی جانب ایمن یا محمد جانب الیسر یا علی در بالا یا فاطمه در پیش یا حسن در دل یا حسین
حضرت گنجشکر قدس سره بزبانی پنجابی ذکر کرده اند اهول توں اهول توں توں هی توں
ذکر فرید الدین شکر گنج در کتف راست بیچون (جانب علویات) در کتف چپ بیچگون (جانب سفلیات) در فوق بی شبه (جانب الحلاق) در دل
بے مثون ذکر خواجه فرید الدین هندی در طرف بالا و هی هے طرف چپ نزدیک سینه هی هی
طرف دل هین هی - ذکر حضرت خواجه اویس قرنی قدس الله سره چه پیش سرنگون کرده و بگوید یا الله
در کتف راست یا رحمٰن در کتف چپ یا رحیم در دل یا هو قاعده ذکر آیة الکرسی در دل الله در کتف
راست لا در دل اله در کتف راست الا در دل هو در کتف راست یا حی در کتف چپ یا قیوم
بگوید ذکر کالو پیش رو بگوید الا الله در دل فرود الا الله - ذکر باطن در پس پشت الا الله

ودر دل الا الله بگوید قاعده توجه ذکر کالنون ظرف پر از اخگر در پیش خود دارد وچنان داند که سوختم ماسوا الله یعنی غیر خدای را با حبس نفس بنشیند های بر آسمان دارد ذکر کشف سموات الا هو الا هو. ذکر مشاهده عین یقین هو لا هو هو الا هو. ذکر سه رکنی لا اله الا هو ودو حلقی لتسبیحات ذکر هفت حلقه کشف ارواح یا روح یا روح. ذکر پنج رکنی الا الله. ذکر دو حلقی لا اله راستا الا الله چپا ذکر جبروتی الا الله. ذکر خداوندی الا الله. ذکر چهار هو پنج هو بار دو هو سه هو ذکر یا هو یا من هو ذکر خفی برعایت ارکان وبے رعایت لا اله الا الله. ذکر خواص الله الله الله. ذکر دل الله الله. ذکر چهار ضربی نوربخش لا اله الا الله. ذکر انت انت انت لیس انت الا انت ذکر یا رب یا روح الروح ذکر کشف حقائق یا احد یا صمد. ذکر انی انا الله لا اله الا انا ذکر کلمه تمجید ذکر لا هو الا هو ذکر یا روح یا روح ذکر یا الله ذکر انا الله ۱۲

فصل پانزدهم در معرفت اذکار عربی وفارسی وهندی که دران مطلوب توحید ست وبعضے سلوک جوگیه واذکار ایشان که در وهم میگویند وجلسه ایشان در دعوت دیگر که تعلق با علم سیمیا دارد ذکر عربی اینست انا فیه هو فی اول بگوید طرف دل انا بعده سر بر آورده بگوید در طرف آسمان فیه هم دران طرف بگوید هو پس در دل ضرب کند فی ویا بگوید انا طرف دل هو طرف آسمان وهو ثانی نیز طرف آسمان و انا در دل ضرب کند ودیگر در دل بگوید انی انا الله لا اله الا انا بگوید ذکر جلالی الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد اول الله اکبر در راستا بگوید دوم در چپا بگوید بعده کلمه نفی را از دل کشیده در راستا بعده کلمه اثبات را در دل ضرب کند. ذکر مقدس در یابد جلسه مذکور نگاهدارد واز کتف چپ الله گویان سر را بکتف راست رساند واز آنجا اکبر گویان بر پستان چپ ضرب کند وسبحان الله والحمد لله را هم برین طریق نگاهدارد نوع دیگر ذکر مقدس در راستا سبحان الله در چپا والحمد لله وطرف آسمان لا اله الا الله ودر دل والله اکبر. نوع دیگر ذکر مقدس سبوح در راستا و قدوس در چپا ورب الملائکة طرف آسمان والروح بر دل زند باز از سر گیرد. سند ذکر بکشش باطنی بفکر هو در یابد. جلسه مذکور نگاهدارد ونرخ را در آخور نهد از تحت ناف تفکر هو در همه اعضا دم را سریان گرداند چون بے طاقت شود از راه بینی بدمی رقیق هو گویان بگذارد باز از سر گیرد فائده این از کسب ظاهر شود. سند ذکر سرور باید دو زانو بنشیند. یا شاهد گویان بچشم باز بر ناف دید یا شهید گویان بچشم بسته در خود ضرب کند. سند ذکر ناسوتی در یابد جلسه مذکور را نگاهدارد ودو دست را میان دو زانو برده واز آنجا الله گویان سر بر آورده یا الله مقرر را مرکب ساخته بر زانوی چپ

باز بهمان طریق سر برآورده یا الله رزاق را مرکب ساخته بر زانوی راست ضرب کند باز از سر گیرد فایده از عمل
روشن خواهد شد سه ذکر ملکوتی در باید جلسه مذکور نگاهدارد و ضربے بر زانوی چپ یا بدیع و ضربے به پهلوی
راست یا باعث و ضربے به زانوی راست یا نور و ضربے به پهلوی چپ یا شهید گویان کند بعده
سر دیگر بر داشته یا الله گویان در خود ضرب کند باز از سر گیرد سه ذکر بزبان هندوی طرف آسمان
تون و طرف خود هون و بعضے نیز هون جانب دل و یا بگوید در راستا اوهی هی و در چپا اوهی هی
و یا بگوید در راستا اینهان تون و در چپا اینهان تون و در جانب قبله اینهان تون و در
طرف آسمان اوهان تون و در دل ضرب کند اینهان تون و بعضی سوی زمین اینهان
تون طرف آسمان اوهان تون جانب دل اینهان تون گویند دیگر ذکر بزبان هندوی مربع
بنشیند همچو جلسه جوگیان پس سر و چشم طرف آسمان بردارد ده هزار کرت این ذکر را بگوید یاز یادت
بگوید عاقبت عالمی دست دهد همین لفظ بگوید اوهی اوهی فاما یک بیٹهک از جمله هشتاد و چهار بیٹهک
اختیار کرده شده ست که دران بیٹهک نفع و خاصیت همه بیٹهکهاست و آن اینست که مربع بنشیند
و هر دو پای گرد آرد پاشنه پای چپ فرود خصیتین نهد و پای راست نزدیک او بدارد بعده مقعد را
به بندد و دم را بالا کشد و ناف را گرد آرد طرف پشت بر دو دهن را بندد و زبان را در کام سخت کند بعده
بوهم مشغول شود یعنی در باطن فکر کند اوهی هی و گرسنه و بے خواب شود و اگر سه روز پیهم بے طعام
و بی خواب باشد و بهمین شغل مشغول شود بیخودی و بیهوشی آرد که در و مکاشفه غیوب کند باز بهوش آرند
یا مجذوب و مدهوش گذارند و اگر سه اول این صورت دست دهد سه دیگر متصل آن کشد و تحمل کند
هر دو سه را باندک طعامی و شرابی و خوابی تا سودائی نشود و هکذا یجر جراً

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک ذکر اسماء بر سه نوع اند اسم جلال و
اسم جمال و اسم مشترک چون صفت کبر رعونت و درشتی و خود بینی در خود نگیرد و هر که باسم
جلال مشغول شود تا نفس مطیع و منقاد گردد چنانکه یا قهار و یا جبار و یا متکبر بعده باسم جمال چنانکه
یا مالک و یا قدوس و یا علیم بعده باسم مشترک یا مومن یا مهیمن مشغول گردد تا دل مصفا
شود و ذکر در دل قرار گیرد مقام ذکر نبود در تلوین ست پس چند مقام تمکین و تمکین ذاکر در ذکر اسم
الله ست که آن ذات ست نبود و نه نام اسماء صفات اند ما در ذکر اسماء صفات در عالم تلوین ست
چون باسم ذات رسد از تابش لفظ الله الله الله وجود فانی سوخته شود مضمحل گردد و اینجا
الفنا فی الفنا حاصل آید چون از خود فانی شود بقا یابد که بے ذکر نباشد بے ذکر دل هرگز گشاده نگردد

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک

چون دل منور گردد پس حقیقت اشیا کشف گردد و با عالم ارواح ملاقات شود ذکر حقیقی که شهود حق ست درین شغل فتح شود

فصل هفتم در شغل آئینه و نظر بر دو چشم بالای ابروی **در بیان** شغل آئینه آئینه را مقابل چشم دارد و بر عکس خود ناظر باشد چنانکه بر حرکت و سکون عکس آن شخص ست هم چنانکه بر حکم المومن مراة المومن بجاے نظر کند که حرکت و سکون رب روحی که عکس رب الارباب ست بحکم لایتحرک الا باذن الله انه رب الارباب ست داند **سه** در ذکر حواس خمسه خود را در قید آرد چنانچه صبر ست و پای خود را یکجا در تہ سینۂ خود کرده نگاه دارد تا اسرار ظاهر شود چنانکه عامل میفرماید **فرد** لب بہ بند و گوش بند و چشم بند گر نه بینی سر حق بر من بخند ٭ اصل اینست که میان قعر حوض بکنند و غوطه در آب زنند و این عمل نمایند که این طریق را خضر علیه السلام مر شیخ **عبد الخالق** عجدوانی را ارشاد کرد و این طریق ست تاثیر بسیار دارد

فصل هشتم فی کیفیة المراقبه و مراقبه سلسله نقشبندیه قال الله تعالی فارتقب انهم مرتقبون و آیهٔ دیگر وکان الله علی کل شئ رقیبا و جای دیگر فرموده وارتقبوا انی معکم رقیب معنی منتظر بودن و نگاهبانی کردن ست یعنی دل را حاضر دار و حق را بر دل ناظر دان که این بر همه فرض ست نظر هر دو چشم در بالا ابرو کند نفسے که اندرون رود بگوید الله و نفسی که برون رود بگوید هو فائده بیشمار ست ٭ نظر بر پرهٔ بینے رسانی تا به پیشانی ٭ ببین با نور روحانی جمال ذات رحمانی ٭ چهار میم اند اول من دوم مرشد سوم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم چهارم میم مولی اول خود را ببیند و فراموش کند بعده ذات مرشد را به بیند بعد ازان نور محمد را ببیند بعده نور مولی را ببیند یعنی در پیشانی خود تصور کند و چشم بسته نیک بنگرد در مراقبه چنانکه بزرگے گفته ٭ نور حق را بدیده پاک ببین ٭ این هوای به آب و خاک ببین ٭ دیگر هر دو چشم کشاده نظر بر پرهٔ بینی بیفگنی و درین خیال چندانی خوض کنی که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سفیدی ظاهر گردد تا جمعیت خاطر و خطره بندی فی الحال پیدا آید یا چشم چپ بندی و چشم راست بر پرهٔ بینی اندازے یا عکس یا نظر چشم بر سینه یا هر دو دست اندازی و دران کوشے که نظر یک جا بماند و خطا نشود تا جمعیت حاصل آید **ذکر دیگر** شکم و پشت یکجا کند چشم فرو برد ظاهر چشم خود را بپوشد دران جا عجائب ها و غرائب ها در نظر می افتد و در آداب در حال قیام نظر بر سجده گاه و در حال رکوع بر پشت پا و در حالت سجده بر بینی گماشتن و در قعود سوی کنار در تلاوت قرآن و تسبیحات گوش نهادن اشاره بهمین سر ست تا حضور قلب حاصل شود و تفرقه روے نه نماید بزرگان گفته اند که نظر بر یکجا داشتن اگرچه سنگ یا دیوار بود موجب جمعیت ست و لهذا کعبه عالم یکے گردانیده اند اگرچه حق تعالی همه جاست و پیغمبر یکے و کتاب یکے و پیر یکے و مرشد یکے برای جمعیت ست و لهذا حق تعالی بسوی مرتبه جمعیت خود طالب را میکشد اگرچه در تفرقه هم همون ست تا جمعیت دل

فصل هفتم در شغل آئینه و نظر بر دو چشم بالای ابروی

فصل هشتم در کیفیت المراقبه و مراقبه سلسله نقشبندیه

حاصل کنداے مراقب باید کہ چشم بر یکی نهی یکی بینی یکی دانی یکی خوانی و ملاحظه کنی که جز یکے موجود نیست در جا ج
و دهن یکی ست اگرچه متعدد و تعدد در نمائش ست پس در اعداد تامل کن که جز تکرار وحدت چیزے نه و هر عدد
بنگری بهیئت مجموعه هم اوست و از جهت ماده هم واحد ع جز یکی نیست نقد در عالم + باز بین و بعالمش
مفروش + گل این باغ را توئی غنچه + سر این نکته را توئی سرپوش + پرده بردار تا به بینی خویش + دست و
پا دوست کرده در آغوش + **مراقبه فضا هویت** آنکه چشم پوشیده نظر بر سویدا کنی و آن را نقطه مرکز
عالم و واسطه عالم تصور کنی و از آنجا خطوط بفوق و تحت و یمین و شمال و قدام و خلف کشی تا نقطه محدب عرش
رسانی یا خود را بهیئتے مختصر تصور نموده از نقطه سویدا برآئی و بمغز رسی و کوی مغز را شگافته بیرون آئی و سیر
بعالم بالا خیال و تا عرش برین رسیده بالاے عرش سیر کنی تا آنکه در زمانے نادر خیال آری که بلاتناهی تناهی
رسیدم و از آنجا باز آئی همچنین در شش جهات سیر کرده باشی درین مشق چیزها بر تو ظاهر گردد و حقیقت
چشم تعلی و حقیقت فضائی لاتناهی و حقیقت کلی و وحدانیت جسم کلی و لطافت باطن بر تو ظاهر خواهد شد و انک
و اسرار بسیار روی نماید از مکان لامکان بگشاید **مراقبه دیگر** تمام عالم را یک دریای نور تصور کنی و خود
را در وی مثل ماهی در سیر و سفر بینی چشم پوشیده و کشاده همیشه متصور باشی همیشه در وی نشینی و در وی روان باشی
و در وی بخسپی و در وی بیدار باشی ناگاه بر تو دریاے وحدت ظاهر شود که مدهوش گردی و در خروش آئی و مجذوب
بنور حقانی شوی **فرد** در بحر حقیقتم چو ماهی + ماهیت ما دگر چه خواهی + بعد ازان بمدتے این ماهیتے محو سیر
آب دریا شود و جز دریا باقی نماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار روی نماید و حقیقت معنی **فرد**
من و تو در میان کاری نداریم + بجز بیهوده پنداری نداریم + **فرد** تو مباش اصلا کمال اینست و بس +
تو درین گم شو وصال اینست و بس + بعضے که دریک قدم بحق میرسند همین معنی ست که دع نفسک و تعالے
یعنی در قدم اول توحید خود را محو و ناچیز دانستند و در مراقبهٔ فنا خود یکباره از خود گذشتند چون خود نماندند
پس چه ماند جز خدای تبارک و تعالی ازینجاست ع آنرا که فنا شیوهٔ فقر آئین ست + نه کشف یقین نه
معرفت نے دین ست + رفت او ز میان همین خدا ماند خدا + الفقر اذا تم هو الله این ست + هم درین فنا
بعضے خود را مطلق برباد داده اند نه معتقد صلاح اند نه معتقد تقوی نه سلوک راه شریعت یعنی ما کجائیم که در پے
کارے باشیم عزیز من محافظت این راه بسیار ست باید که اول قصد این فنا نه کنی که به فنای کشفی رسی یعنی
دریای وحدت بر تو مکشوف شود بحر قطره ترا از موج خود برباید انگاه از خود که حرف زند جز خود و این فنائے
خیالی خود نافع آن زمان که مجاهده از تو نرود و الا یکے از مقلدان باشی باری این فنای خیالی هم از بقای
باقیان ناسوتی بهتر ست باید که در محافظت خود باشی تا در ورطهٔ زندقه نیفتی که بشومت دهریه و طاغیه مائل گردی

عیاذاً باللہ تعالی هر دو چشم کشاده دارد و نظر بر دو پرهٔ بینی دوزد و درین نظر چنان خوض کند که سیاهی هر دو چشم
غائب شود و سپیدی چشم ظاهر گردد و جمعیت خاطر و خطره بندی پیدا شود و این شغل را مقام نصیرا میگویند
و در جلسه مختارست جلسه نماز یا جلسه اقعاء الکلب و اگر نظر برابرو های خود دوزد و شغل را چنانچه گفته شد تمام کند این شغل را
مقام محمودا گویند و فوائد این بسیارست بجلسهٔ صلوة بنشینی و ملاحظه علیم و سمیع و بصیر کنی یا ربط
و ملازمت همه احوال چون درین استقامت یافت برهمان هیئت بنشینی و روی جانب دل مائل کنی و چشم را
بندی به چشم باطن سوی دل نگری و تصور کنی که حق تعالی را می بینی و چون درین استقامت یافت برهمان
هیئت بنشینی الا آنکه نظر سوی آسمان داری و چشم فراز کرده بر هیئت مختصر تصور کنی که روحم از قالب بیرون رفت
و از سماوات گذشت و بمعائنه حق تعالی مشغول گشت اگر کسی برین استقامت یافته رشته سبز پیدا آید جانب
رشته بالای هفتم آسمان باشد و جانب دوم در دل او باشد و اعلی رتبه فکر این بود و مشغولی مشائخ پنهان
میفرمایند همین ست و درین مشغولی واسطه درست نیست اول را مراقبه گویند و ثانی را مشاهده گویند و
ثالث را معاینه گویند حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی این مشغولی ها را از حضرت سلطان جیو
قدس سره نقل کرده اند میر سید محمد گیسو دراز قدس سره فرمودند که ساکت باشد و فکر کند که من نیم او ست
بیت
من نیم والله یاران من نیم ✤ جان جانم سر سرم تن نیم ✤ چون درین معنی فکر نماید بحکم اذا جاء
الحق و زهق الباطل صدای انانیت برآید و اقرب طرق و راه هاست هر که بمراقبه و ذکر الله مشغول
شود همه عالم بر وی تجلی کند حضرت سلطان العارفین از مهد تا لحد همین مشغول بوده اند مراقبه معراج
العرفان این ست که همه موجودات آئینه های متعدد فرض کن و آنچه می بینی در ایشان از کمالات محسوسه و
معقوله صور از اسما و صفات حق تعالی دان بلکه همه عالم یک آئینه فرض کن و در وی حق را ببین به همه اسما و
صفات وی تا اهل مشاهده باشی چنانچه در اول از اهل مکاشفه بودی پس ازین برتر آی و خیال ملاحظه کن
و چون عالم را می بینی و می دانی ذات تو محیط ست بهمه و همه مرتسم اند در وی پس ذات تو آئینه ست مر اینها را و
در اول مشاهده حق سبحانه در غیر خود میکردی و اکنون در خود مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و آنرا ملاحظه میکن
که ممکنات من حیث هی غیر موجود اند پس ایشان را از میان بیرون کن و همه را صور تجلیات حق بین و قائم بوی
پس همه کمال و جمال حق اند سبحانه که در حق مشاهده میکنی پس ازین بر تر آئی وجود خود را از میان بیرون کن و
بعینک مشاهده با حق بین فهو الشاهد و المشهود آئینه را بسیار بینند تا صورت خویش و در خیال استوار گرداند
و پیوسته نظر بران داشته باشد تا غیبت از حواس شود و کلمه الله را به آب طلا و یا نقره بنویسد و در نظر دارد
و ایضاً صورت و همی الله را بر صفحه دل پیوسته متوجه آن باشد تا غیب از حواس پدید آید صورت کتابت

لا اله الا الله را یا صورت کتابی اسم جلاله را یا در صفحه که در پیش چشم سر و بصر دارد یا در صفحه علم توجه خیال خود که در پیش چشم سر و بصیرت دارد مطالعه نماید و پیوسته متوجه همین هیئت باشد تا آنکه خارجی شود بر و غیبت و ذهول کند از آن هیئت و از علم بذهول آن هیئت قال الجنید رحمه الله من راقب الله فی سره حرسه جوارحه مراقبه انا جلیس من ذکرنی تصور نماید مراقبه اسم اعظم الله ست بگوید بدل بجالتی که غیر حق مجال نیابد و حق آنکه غیر حق وجود ندارد و طالب اهل دل چون بر ملازمت اسم اعظم عادت گیرد دیرا برای حصول مطلوب کافی باشد **فرد** پاسبانِ دل شو اندر کل حال ٭ تا نیابد هیچ دزد آنجا مجال ٭ **فرد** هر خیالِ غیر حق را دزد دان ٭ این ریاضت سالکان را فرض دان ٭ الغرض مراقبه بهترین اشغال و آخر منتها الکتفا همین مراقبه ست لهذا جماعت که ابتدا در انتها درج میکنند می نامند و نیز گویند اول ما آخر هر منتهی ست ٭ آخر ما جیب تمنا تهی ست ٭ و هیئت قعود مراقبه انواع ست یکی آنکه قاعده نماز نشیند و دو دست بر هر دو زانو و سر فرو اندازد و این مختار ست **دوم** بر هر دو زانو استاده کند مانند اقعاء الکلب و سر بر دو زانو دارد **سوم** هر دو دست سوی پس گردن و هر دو کتف را بر صلب جمع کند هیچ هیبت زدگان بنشیند حیا من الله تعالی سر فرو انداخته و هر دو چشم بسته و دل را گرد آورده و نظر بر دل گماشته توجه بحق کرده بداند که حق تعالی حاضر و ناظر ست و با من ست و درین علم چندان خوض کند مستغرق گردد که شعور از غیر بکلی رود تا از خودش هم شعور باقی نماند اگرچه طرفة العین این علم برود. مراقبه نباشد خواب غفلت بود **فرد** بیخود و بخود فرد نیابی ٭ بوی رسدت ز آشنائی ٭ عزیز من مراقبه فنا و مراقبه صفا و مراقبه توحید الهی ست و مراقبه هو ست بدانکه در وقت **ذکر خفی** هر دو چشم را پوشیده دارد و نظر بر دل گمارد و خدای تعالی در دل حاضر و ناظر بخود داند این را مراقبه صفائی نامند و اگر در حال ملاحظه فنا محویت فنا ست این را مراقبه فنا گویند و مراقبه توحید نیز دیگر آنکه طالب حق هر دو چشم کشاده دارد و نظر سوے بالا مقابله خود هر جا که بود در هوا اندازد و در آن کوشد که اصلا پلک نزند درین شغلے بعضے انوار پدید می آیند و آتش از پلک می خیزد تمام اعضا میگیرد و عشق پیدا آید و این را مراقبه هوا گویند و درین مراقبه بعضے اولیا چشم بر هوا نهاده سالها در عالم تحیر مانده اند. دیگر در حجره تنگ و تاریک در شب چشم کشاده دارد بیک جا درین شغل انوار عالم قدس تابد و بحق برسد و در هوای سر عظیم ست که هوا مستقیم و مستدیم ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت سر این سخن ست هوا عالم خلا و عالم صفا و عالم لطافت ست که هژده هزار عالم در هوا نمایان ست تا هوا ست کون و مکان ست چون از هوا بگذری عالم سبحان و لا مکان ست الرحمن علی العرش استوی پیراهن این سخن ست و تو هوا گوئی و ندانی که چه هوا ست عزیز من هوا از بطانتی

که بعضے این را بیچون و بیچگون فهمیده و حق سبحانه قرار داده اند و بعضی این را جسم نورالٰهی گفته و حق تعالےٰ
را جان این جسم خوانده و شیخ عربی هوا را این نفس رحمانی نامیده اند الغرض هوا را اقرب بعالم وحدت
مقرر ست پس نظر برین داشتن قرب بعالم وحدت بالخاصه متصل می سازد و فکر در هوا نمودن و
وحدانیت و لطافت آن را مطالعه کردن بکشف هویت ذاتیه سیر ساند المقصود این مراقب نظر بر
سویدای قلب گماشته خود را و عالم را بنظر فنا بنگری و خدا تعالی را نورے بلانهایت برابر بصیرت دارے
چون چشم بصیرت تیز گردد و آنچه که در خیال می آری محقق گردانی و عالم را مخیل دانی **مراقبۂ اول**
بسم الله الرحمن الرحیم فاما اہل مراقبه را باید که فکر وحدت و کثرت در تمثیل بسم الله الرحمن الرحیم
تمام کند همچنانکه مقصود بسم الله واحد ست همین طور ذات باری تعالی را داند بمثال الفاظ بسم الله
الی آخره مظهر عالمیان را داند یعنی خود ست که چندین کسوت پوشیده بر در آمده چنانچه عارفی میفرماید
؎ آن بادشاهِ اعظم در بسته بود محکم ✤ پوشیده دلق خلقت ناگاه بر در آمد ✤ مامن عبد
یقول بسم الله الرحمن الرحیم یذوب الشیطان کما یذوب الرصاص فی النار ازین معنی ست **مراقبۂ دوم**
الم فاما اہل مراقبه را باید که از سه حروف الم سه نعمت معلوم کند چنانچه از میم مظهر عالمیان خیال کند
و از لام رسول الله خیال کند و از الف الله خیال کند آن هر سه حروف را در وجود خود مرکب سازد
چنانچه اجزای خود را بمثالِ مظهرِ عالم داند و بدنِ وجود خود را رسول داند و روح خود را ذات حق تعالےٰ
داند چون هر سه نعمت را یکے بیند و بلاریب و شک صفات با ذات محو گردد جز و کل گردد ؎ ذات و
صفات هر دو بمقصد یکے بود ✤ تمثالِ موج دریا اصلش یکے بود ✤ کو عارفی که بیند بوجودِ خویش مطلق ✤
آدم رسول مولیٰ هر سه یکے بود ✤ چون هر سه یکی بود در ان حین مقصود الم ذلک الکتاب لاریب فیه
هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب معلوم کند یعنی الم آن کتاب توحید ست که نیست دروغ در آن کتاب
و راه نموده شد مر متقیان را متقیان آنکه ایمان آورده اند خدای تعالی را بالغیب یعنی باثبات خدای تعالی
خود را فنا کرده اند با هستی و نیستی هر دو سهو کرده اند **مراقبۂ سوم** فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی هر جا که شما روی
می آرید پس آنجا روی خدا تعالی ست فاما اہل مراقبه را باید که در شمع معنی آیت مذکوره خود را پروانه سازد
چون پروانه دار سازد چون پروانه شود پروا نشود از آنکه پروا در دوی ست چون رفت مستغنی گشت الفقر
لایحتاج الی الله ازین معنی ست **مراقبۂ چهارم** نحن اقرب الیه من حبل الورید خدای تعالی میفرماید که ما قریبتریم
بسوی تو از گردن و شه رگ تو فاما اہل مراقبه را باید که از فوت معنی آئینه مذکوره پیراهن هستی خود را بدر داز آنکه
چون حق تعالی از شه رگ نزدیکتر باشد پس معلوم کند که محرک مطلق او ست چون محرک او ست پس وجود پیراهن او ست

یعنی بمغز دو پوست تصرف اوست اوست مراقبۂ پنجم و فی انفسکم افلا تبصرون خدای تبارک و تعالی
میفرماید ما در ذات های شما ایم پس نمی بینید شما فاما اہل مراقبہ را باید کہ از سلامت مقصود آئینہ مذکورہ
خانہ ہستی خود را برباد دہد از انکہ ہرجا بادشاہ نزول کند غوغای عمرو و زید نماند مشہور ست ع ہرجا کہ
سلطان خیمہ زد غوغا نماند عام را + غوغای عمرو و زید در عالم اصلا نیست فاما سالک را از پندار ہستی خود
این و آن میشود چون برخاست بی یسمع و بی ینطق و بی یبصر دید مراقبۂ ششم و نحن اقرب الیہ منکم
ولکن لا تبصرون خدای تعالی میفرماید کہ ما نزدیکتریم بسوے تو از تو ولیکن نمی بینید شما فاما اہل مراقبہ
را می باید کہ از حرارت معنی آیۂ مذکورہ خود را بسوزاند ہمچنانکہ ہر شئے کہ با آتش رسد آن عین آتش میگردد
بعدہ اگر آن آتش آتش را بجوید ہیچ جا نیابد بجز خود ازین معنی ست آن اشارہ کہ ما نزدیک تر ایم
بسوے تو از تو مراقبۂ ہفتم و للہ ما فی السموات و ما فی الارض و کان اللہ بکل شیء محیطا یعنی مر خدای
راست چیزیکہ در آسمانہاست و چیزیکہ از زمین ست و ہست خدای تعالی ہمہ چیز را در گیرندہ فاما اہل مراقبہ
را باید کہ از جوش و خروش معنی آیہ مذکورہ خود را فراموش کند از آنکہ حق سبحانہ تعالی ہمچو دریا ما لا مال و
درون و برون و تحت و فوق در گرفتہ ست وجود ہای ما و شما بمثال حباب ہاست ہر کہ در حباب آب را
جوید ہیچ نیابد الا بجود و چون بجود یابد در ہر طرف کہ نظر کند آب ست اشارہ و للہ ما فی السموات و ما فی الارض
ازین معنی ست مراقبۂ ہشتم و ہو معکم اینما کنتم یعنی آن خدای تبارک و تعالی با شما ہست ہر کجا ہستید شما
فاما اہل مراقبہ را باید کہ از سوزش معنی آیہ مذکورہ خود را بگزارد ہمچنانکہ ہر شئی در نمک زار می افتد عین نمک
میگردد بعدہ اگر آن شئی خود را بجوید ہرگز نیابد جز نمک مراقبۂ نہم اللہ لا الہ الا ہو یعنی خداست موجود نیست
ہیچ کس بجز او فاما اہل مراقبہ را باید کہ از تصرف معنی آیہ مذکورہ رخت خود بر بندد چنانکہ دو بادشاہ در اقلیمی نگنجند
فرد در شہر وجود یا تو باش و یا من + کاشفتہ بود کار ولایت بدو تن + مراقبۂ دہم کل من علیہا فان
و یبقی وجہ ربک ذو الجلال و الاکرام یعنی ہر کس کہ بظہور آمدہ ست آنکس گزرانست و باقی می ماند ذات پروردگار
تو کہ خداوند بزرگ ست فاما اہل مراقبہ را باید کہ از تیغ معنی آیہ مذکورہ خود را قتل کند چون بدان تیغ قتل شود
شہید گردد من قتلہ فانا دیتہ مکشوف گردد مراقبۂ یازدہم کان اللہ علیکم رقیبا یعنی ہست خدای تعالی
بر شما نگہبان فاما اہل مراقبہ را باید کہ از خدمت آیہ مذکورہ خود را غنی سازد کہ ہمچنین بادشاہ عالمیان نگہبان
خود دارد پس او را ہیچ دغدغہ نشاید و وقتی کہ صانع بر صفت خود عاشق شدہ ست پس ازین صفت کرشمۂ
معشوقی شاید تا بدرجۂ کہ عاشق و معشوق یک تخت گردند اضافہ عاشقی و معشوقی از میان برخیزد چنان کہ بود
ہمچنان گردد حب الوطن من الایمان ازین معنی ست مراقبۂ دوازدہم و اذکر ربک اذا نسیت یعنی یاد کن

پروردگار خود را تا آنکه فراموش کنی خود را فاما اہل مراقبہ را باید که از حکومت معنی آیۂ مذکوره خود را فراموش
کند چون خود را فراموش کند دوی از میان برخیزد چون دوی برخیزد حدیث مصطفی علیه الصلوٰة والسلام
من عرف الله کل لسانه حال خود بیند دیگر بشنو و آذا برای شرط ست و معنیش ہمچنین بشود یاد کن پروردگار
خود را ہر گاه فراموش کنی خود را پس معلوم باد که یاد کردن خود یاد کردن خداست و فراموش کردن
خود فراموش کردن خداست چون خود را فراموش کرد خدا را فراموش کرده شد حدیث مصطفی
صلی الله علیه وسلم من عرف الله لا یقول الله و من یقول الله لا عرف الله ازین معنی ست مراقبۂ
سیزدہم لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی دو خدا در آسمان و زمین بجز خدا ہر آئینه فساد
میشدی فاما اہل مراقبہ را باید که از نوبت آیۂ مذکوره دہل خود را پاره پاره کند چون پاره پاره کند یا درره
کند ازین معنی است در شریعت که نواختن دہل حرام ست نه آن دہل چوب و پوست حرام ست بلکه نواختن
دہل خود بینی حرام ست و اگر نوبت شاہان بنوازد گو بنوازد مبارک باد این معنی ست که اہل الله را نواختن
مباح ست چنانچه ہم درین معنی حضرت خواجه حمید الدین ناگوری میفرمایند ؎ گفتگوی انا بحالت
کشف ٭ ہر که گوید از ان خطا نبود ٭ حاصل اندر زمان استغراق ٭ شاہد و روح جز خدا نبود ٭
مراقبۂ چہاردہم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید یعنی میکند خدای تعالی چیزے که میخواہد و حکم میکند چیزیکه
میخواہد فاما اہل مراقبہ را باید که از شجاعت معنی آیه مذکوره حرکت خود بر بندد و چنانکه ہرگز بجز خود دنیا بدبجز
خدای تعالی بمثال بحر و نہر چون بحر غلبه میکند بحر و نہر یکے میگردد چون یکی میگردد حرکت نہر در بحر غائب می شود
نمی بیند سوای بحر پس طرف میرود و تصرف بحر را نہر معلوم میکند اعوذ بک منک گویان برخیزد چون
الان کما کان برخیزد مراقبۂ پانزدہم الله رب السموات والارض وما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا
یعنی خداوند آسمان و زمین و آنچه میان ایشان ست خداوند تعالی ست نتواند ہیچ کس ملے فرمان او بودن
و گفتن سخن فاما اہل مراقبہ را باید از غوغای بانگ احدیت معنی آیۂ مذکوره زنار کفر خود بشکند چون زنار کفر
خود بشکند آن زمان مسلمان حقیقی گردد ہرگز بگرد اضافت نگردد حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم السلامة
فی الوحدة والآفات بین الاثنین احوالش گردد مراقبۂ شانزدہم و قل جاء الحق و زهق الباطل
یعنی بگوای محمد آمد راستی و دور کرده شد دروغ فاما اہل مراقبہ را باید که از دہان آیۂ مذکوره کلفت دید
ہستی و عجب بردارد که انی انا الله لا اله الا انا چون بر کمال بر گردد بیخبر از ہیچ و بر گردد و چون بیخبر از ہیچ و بر
گردد حدیث مصطفی علیه الصلوٰة والسلام موتوا قبل ان تموتوا حال بر و گردد مراقبۂ ہفتدہم
و نفخت فیه من روحی خدای تعالی میفرماید دمیدم من در آن آدم روح از ذات خود فاما اہل مراقبه را باید که

دمیدم معنی آیۂ مذکورہ خود را بیاد وہد تا کہ ہیچ جا خود را نیابد ہمچنانکہ باد لے مکان و نے نشان ست کہ باد را
مکان و نشان ہیچ جائی شود پس ہمچنین باید کہ از مکان و نشان خود بیخود شود چون بیخود باشد خدا باشد
خود آبا خود آئی باشد حدیث مصطفےٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام انا احمد بلا میم حالش باشد مراقبۂ ہیزدہم
لیس کمثلہ شیٔ وہو السمیع البصیر یعنی نیست مانند آن خدا چیزے و آن شنوا و بیناست فاما اہل مراقبہ
را باید کہ از شنیدن یکتای معنی آیۂ مذکورہ دو تای بردارد چون دو تای بردارد و ہمہ جا ذات واحد نگارد
چون واحد نگارد دیگر نگارد ازین معنی ست اشارہ لیس کمثلہ شیٔ کہ ثانی ندارد و ثانی چون دارد از انست کہ
مانند ندارد مراقبۂ نوزدہم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون خدای تعالیٰ میفرماید کہ پیدا نکردم
جن و انس را مگر از برای عبادت خویش ای شناختن خود فاما اہل مراقبہ را باید کہ از تازیانۂ معرفت
آیۂ مذکورہ مرکب خود را میدان معرفت سر دہد تا ماندہ گردد چون ماندہ گردد معلوم میگردد چون معلوم
میگردد بداند کہ معلوم میگردد و از معلوم معدوم میگردد چون معدوم گردد معصوم گردد حدیث مصطفےٰ
صلی اللہ علیہ وسلم الصوفی لا مذہب لہ احوالش گردد مراقبۂ بستم ان اللہ یحب المتوکلین
یعنی بدرستیکہ خدا دوست میدارد متوکلان را فاما اہل مراقبہ را باید کہ از اشارہ افلاس معنی آیۂ مذکورہ
خود را مفلس سازد خزانہ مرادات از خانۂ ہستی خود بردارد چون مراد بردارد کہ ہرگز بر خود نیسارد
حق سبحانہ تعالیٰ بر و نگارد و من لہ المولیٰ فلہ الکل و بدو سپارد چون حدیث مذکورہ بدو سپارد باران جمعیت
بر و ببارد چون باران جمعیت بر و ببارد زمین خشک سبزی انا الحق برآرد فرد ہر گیاہی کہ از زمین روید
وحدہ لا شریک لہ گوید ۔ حالش بزبان آرد مراقبۂ بست و یکم فاذکرونی اذکرکم خدای تعالیٰ
میفرماید کہ یاد کنید مرا تا یاد کنم مر شمارا فاما اہل مراقبہ را باید کہ از فرمان آیۂ مذکورہ یاد خود فراموش کند
و بیاد خدا محو گردد و چون بیاد خدا محو گردد خدا گردد پس یاد کردن خدا بندہ را چیست کہ خود گرداند
چنانکہ آتش موم را عین آتش میگرداند یاد کردن بندہ خدا را چیست کہ خود گرداند ہمچنانکہ موم شمع خود
را شمع عین شمع میگرداند من فہم فہم مراقبۂ بست و دوم ففروا الی اللہ خدای تعالیٰ میفرماید
کہ بگریزید بسوے ما فاما اہل مراقبہ را باید کہ از طلب بسرعت معنی آیۂ مذکورہ نے سر رود چنانکہ قطرۂ
باران از ابر بسوے دریا میرود چون آن بدریا میرسد عین دریا میگردد فہم من فہم مراقبۂ
بست و سوم ہو الاول ہو الآخر ہو الظاہر ہو الباطن وہو بکل شیٔ علیم آن خدای تعالیٰ
اول ست و آخر ست و ظاہر ست و باطن ست و آن خدا بہر چیز داناندہ است فاما اہل مراقبہ را باید کہ
از منشور معنی آیۂ مذکورہ خود را از ہستی بیجا کند چون بیجا کند جائش لامکان گردد ہمچنانکہ نمک در آب

وچون وجود نمک را در آب بجوید هیچ جا یافته نشود ازین معنی ست که سلطان العارفین **بایزید**
بسطامی قدس سره فرموده اند که خود را می جویم خدا را می یابم وخود را می یابم عزیز من سالک
را از دریای توحید موجی میرسد که از هستی خود میرود وتجلی صفات فنا وبقا بدو طلوع میکند گاهی
به بقا می آید وگاهی به فنا میرود وچون کمالیت میسر شد معدوم طور **مراقبه بست وچهارم**
ان الله علیم بذات الصدور یعنی بدرستیکه خدای تعالی داننده است بذات سینه ها یقول داننده
است بذات خود احوال سینه ها فاما اہل مراقبه را باید که از شنیدن کشف معنی آیه مذکوره از کثافت
ما ومنی سینه خود ها را بکام یکتای غسل دهد در غسل سه چیز فرض ست یکی آب در دهن کردن دوم
آب در بینی کردن سوم جمله اندام سه کرت شستن آب در دهن کردن چه که دم خودی نزند وآب
در بینی رسانیدن چه که بوی خود نگیرد وسه مرتبه اندام مالیدن چه مرتبه اول حرص وہوا را از خود
بشوید ومرتبه ثانی دوئی از خود بشوید ومرتبه سوم ہوای شوید چون همچنین غسل بجا آرد پاک گردد
وغسل فرض همین ست که ما ومنی بشوید شستن ما ومنی پاکی اندام ست وشستن ما ومنی خلاصی از دام ست
چون از دام خلاص کرد وبه اصل خود رسید انی علیم بذات الصدور بانگ زند **مراقبه بست وپنجم**
ان الله بصیر بالعباد یعنی بدرستیکه خدای تعالی بیناست به بنده ها فاما اہل مراقبه را باید که از صلابت
روزن محل سلطانی یعنی آیه مذکوره در خود را با ادب نگاه دارد وبجز خود راست وچپ وتحت وفوق
نه بیند از انکه سیاست سلطانی ضرب سخت ست براست وچپ دیدن راضی نمی شود آن مگر بخود
درگاه سلطانی نظر بخود باید یا به سلطان تا سلطان راضی شود نزدیک طلبد چون نزدیک مود چه بیند
که هر دو یک ذات آدم اند همچنانکه صورت آئینه چون صورت بالیقین تحقیق گردد نعره همچنین زند فرد
خود بخود بیند وخود میکند با خود کلام + عارفان را نیست دیگر جز خدا کس والسلام + **مراقبه
بست وششم** ان الله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدای تعالی شنوا ودانا ست فاما اہل مراقبه را
باید که از جاسوس سلطان یعنی آیه مذکوره اسم خودی از زبان برآرد وچون اسم خودی از زبان
برد ار دچه برآرد بجا رساند که بجای خود نشاند چون بجای سلطان نشیند در ملک حکومت خود بیند از
مستی احدیت شب وروز کوس لمن الملک الیوم لله الواحد القهار چون در شهر احدیت تخت گاه
کند لازم ست که عدالت کند یعنی مستحق را بحق رساند حق چشمان چیست که عالم را صورت مرآة داند وحق
بینی چیست که بوی گل کرده شریک نبوید حق زبان چیست که اسم غیرے نگوید حق گوش چیست که نام
غیرے نشنود یعنی بشنیدن دوری معشوق راضی نباشد وحق دست چیست که جز خدا نگیرد وحق پا چیست که

بیخود درود وحق سرحیست که سر رویدو اما بنعمت ربک فحدث ازین معنی ست مراقبهٔ بست و هفتم
ان الله لکل شیٔ کلیم یعنی بدرستیکه خدای تعالی بهرچیز کلام کننده ست فاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن
نغمهٔ آیهٔ مذکوره خود را برقص آرد تا بحدیکه پیراهن پاره پاره کند و دستار را بر زمین زند سر یکطرف
و چون بهوشش آید باید که همون آواز نغمه بگوش جان خیال دارد خواه عشق خواه فسق خواه نیک خواه بد
هرچه خیزد همون داند و او از خود نیز همون داند و چون برین عمل کامل گردد هرچه بیند و هرچه میگوید خود
بجز او از خود دیگرے نیست از اسلام احدیت بانگ دهد انی بکل شیٔ کلیم مراقبهٔ بست و هشتم
ان الله علی کل شیٔ شهید یعنی بدرستیکه خدای تعالی بهرچیزے گواهی دهنده ست فاما اهل مراقبه را باید که
از شنیدن گواهی معنی آیهٔ مذکوره خود را از خودی نلے دعوی کند از قصهٔ خصومت دوتائی پاک شود و
چون از قصهٔ خصومت دوتائی پاک شود اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له بزبان برخواند مراقبهٔ
بست و نهم ان الله علی کل شیٔ قدیر یعنی بدرستیکه خدای تعالی بهرچیزی قادرست فاما اهل مراقبه را
باید که از قدرت آیهٔ مذکوره تدبیر بردارد و خود را در بحر تقدیر اندازد و صدف وار شود چون صدف او
در تقدیر نلے تدبیر گردد و در اسرار دلش پیدا گردد چون در اسرار در دلش پیدا گردد سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود بر صدف تجلی گردد و چون در اسرار بکمالیت رسد از صدف بیرون ریزد در آن
حالش مبادی گردد خواه در بحر خواه در صندوق هرجا که ماند بطور خود تا هیچ جا برو غالب نیاید بلکه او
همه جا غالب چون اهل مراقبه بدین مقام رسد از مستی معدومی انی علی کل شیٔ قدیر نعره زند مراقبهٔ
سی ام و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین فریب کرده شد فریب از آن خداوند و آن خداوند
بهترین فریب کنندگان ست فاما اهل مراقبه را باید که از کرشمهٔ معشوقی معنی آیهٔ مذکوره خود را بعشقش
فدا سازد تا بحدیکه از نیک و بد خوشگوی و بدگوی دشمن و اقران برو گذارند تفریق نه کند از آنکه این
جمله مکر خداست و چون جمله مکرهای خداست پس هرچه هست حق ست برو نقصان لازم نمی آید از آنکه
بجوشش عشق میگوید کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله لا یواخذ العشاق بما یصدر منهم مراقبهٔ
سی و یکم هو الله الواحد القهار یعنی خدای تعالی یکی ست و قهارست مراد از قهار چه در ملک دیگر را
نمیگذارد فاما اهل مراقبه را باید که از قهر سلطانی معنی آیهٔ مذکوره ملک خود را بگزارد و به ملکی رود که بوی
ملک خود نیاید چون بوے ملک خود نیاید بمثال گل گردد چون بمثال گل گردد باران رحمت برو باریدن
گیرد چون باران رحمت برو باریدن گیرد شجر اسرار برخیزد و چون شجر اسرار بکمال رسد در آن حین
چون بر هر شاخی که نظر کند آن بر هر بیر را بچو خود بیند و چون بر بیر هر طرف بچو خود بیند از مستی احدیت

نوبت سلطانی زند انا الله الواحد القهار **مراقبهٔ سی و دوم** ان الله یحب المطهرین بدرستیکه
خدای تعالی دوست میدارد پاکان را فاما اهل مراقبه را باید که اشاره از پاک معنی آیهٔ مذکوره خود
را از خود پاک کند پاکی چه که نفی و اثبات برکند چون نفی و اثبات برکند طالب و مطلوب گردد چون
طالب و مطلوب برخیزند مطلق پاک گردد چون مطلق پاک گردد از پاکی نعره بیباکی برزند الطلب
رد و الطریق سد **مراقبهٔ سی و سوم** ان الله یحب الصابرین یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست
میدارد صابران را فاما اهل مراقبه را باید که از لجام آیهٔ مذکوره باره‌ولی خود را قید کند که بغلط گاه زراعت
مرادات رفتن ندهد مخبر راه نیستی و راه نیستی چه که راست و چپ نگردد و چون راست و چپ نگردد دم
بقید آید و چون بقید آید از غیریت قید بقید با و باره‌ولی بقید گردد نعره معدومی بمثال معصوم برآید
الصوفی لا مذهب له **مراقبهٔ سی و چهارم** ان الله یحب المتقین یعنی بدرستیکه خدا دوست میدارد
پرهیزگاران را فاما اهل مراقبه را باید که از پرهیزگاری آیهٔ کریمه مذکوره از خودی پرهیزگار شوند
چنان پرهیز کنند که موی خودی نه بیند و موی خودی نگیرد و موی خودی نبوید اگر همچنین پرهیزگاری
بجا آرد حالش بیجا گردد و دران حین نعرهٔ حیرانی از مکان لامکان برزند ما عرفناک حق معرفتک
مراقبهٔ سی و پنجم و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی خدای تعالی میفرماید که میندازید دستهای خود را
بسوی هلاک فاما اهل مراقبه را باید که ازین معنی آیهٔ مذکوره دست خود به دریای هلاک بیخودی بیندازد
و چون که دریای خودی بدتر از هفت دوزخ ست همدرین معنی محققی تمام و عارفی مقام میفرماید **فرد**
گر ترا بوی نماند از خودیت ٭ هفت دوزخ پر بر آید از بدیت ٭ پس فرض ست که امر خدا بجا آرد
و دست خودی نیندازد و چون از خودی بیخود گردد از هلاک دوزخ خودی خلاص گردد چون از خود خلاص
گردد برضوان بقا پیوندد یعنی جدا گردد چون جدا گردد از فراغت نعرهٔ راحت زند لیس فی الجنة حور
و لا قصور و لا لون و لا عسل و لا نهر الا الله **مراقبهٔ سی و ششم** ان الله علی کل شئ حکیم
بدرستیکه خدای تعالی بر هر چیزے علاج کننده ست فاما اهل مراقبه را باید که از خزانه علاج آیهٔ مذکوره
دوا خورد تا مرض بشریت برخیزد اگر خوردن نداند بدین روش خورد که اول از ماسوی الله پرهیز کند
بعده داروی الله بخورد تا موثر گردد معروری دوتائی برخیزد و چون معروری برخیزد فرصت
کل شود از خانهٔ خودی بغلبهٔ فرصت کل نعره زنان بر آید ان الله ان الله **مراقبهٔ سی و هفتم**
ان الله علی کل شئ وکیل یعنی آن خدای تعالی بر هر چیز تدبیر کننده ست فاما اهل مراقبه را باید که تدبیر
معنی آیهٔ مذکوره تدبیر خود را بردارد بفراغت وا گذارد خود را بخدا اسپارد از آنکه همچنین بر سر شان باشد

پس تدبیر ثانی ست باید که تدبیر خود گزاشته معصوم طور بخورد و بخسپد والصلوة والسلام مراقبهٔ
سی و ہشتم اللہ نور السموات والارض یعنی آن خدای تعالیٰ نور آسمانہا و زمین ست فاما
اہل مراقبہ را باید کہ تجلی معنی آیۂ مذکورہ خود رائے سوا رست گرداند تا بحدیکہ بیہوش شدہ بیفتد
و کوہ ہستی سوختہ گردد مل گردد چون مکمل گردد از قبولش بچشمان انبیاء و اولیاء و خاص و عام
برسد و چون بچشمان برسد در تجلی چشمان محو گردد چنان محو گردد کہ ہیچ جا یافتہ نشود بدرجہ مسکین رسد
و درجہ مسکین مقام آنست کہ آن مقام را سرور کائنات و مفخر موجودات التجا کردہ اند اللہم احینی
مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرۃ المساکین مراقبہ سی و نہم قل الروح من امر ربی خدای تعالیٰ
پیغمبر را باید کہ بگوئے محمد روح از امر پروردگار ست فاما اہل مراقبہ را باید کہ از امر معنی آیہ مذکورہ موت غفلت
خود را عیسیٰ وار زندہ گرداند از انکہ روح امر خدا ست پس از امر خود جدا باشد ح ح گردد بعدہ
اگر از ح رح رود از جلالیت غیر ست لفظ جحیم سوختہ گردد و آن خدای تعالیٰ رحمن رحیم ست
از رحم خویش نقطہ شفقت بر سر نہد تا رح گردد پس ہر کرا عقلی باشد از چنین صاحب رحمن و
رحیم ہرگز نگردد و اگر برگردد جز ملک وی ہیچ جا جای نمی یابد چون جاے دیگر بجز ملک وی نمی یابد
باز خجل می شود پس بہتر ہمین ست کہ از ح ہرگز مدح نمی آید چون مدح نباید کارش کشادہ گردد
از دریای عرفان نعرہ زند فاستقم کما امرت مراقبہ چہلم انی بری مما تشرکون خدای تعالیٰ پیغمبر باید
بدرستیکہ من بیزارم بچیزے کہ شریک میکنید شما فاما اہل مراقبہ را باید کہ از شنیدن بیزاری معنی آیہ مذکورہ
خان و مان خود آتش زند تا اسباط در خانہ یک مو ہم نماند چون مو ہم نماند مفلس گردد چون مفلس گردد
المفلس فی امان اللہ گردد چون مفلس فی امان اللہ گردد پس باید کہ در صحراے شفقت آن پروردگار
معصوم طور گردد خدای تعالیٰ بر دکرم فرزندی پیغمبر باید کما قولہ تعالے الحال عالی والفقیر عیالی مراقبہ
چہل و یکم انہ یعلم الجہر و ما یخفی یعنی بدرستیکہ خدای تعالیٰ میداند آشکارا را و چیزیکہ پنہان ست
فاما اہل مراقبہ را باید کہ از فر سلیمانی معنی آیہ مذکورہ دیو ہستی خود را سلیمان کند تا ظاہر و باطن تسلیم
گردد تسلیم باطن چہ کہ لے یقین گردد و غیر داند و نہ چنین تسلیم ظاہر چہ کہ ہیچ رو مفید نباشد یعنی کاری
از کاری و چیزی از چیزی انکار نکرد و زبان تسلیم ظاہر و باطن گردد چون تسلیم ظاہر و باطن حاصل کند در میدان محبت
از چوگان ارادت گوی سر خود را پیش نداز د تا بجائے رساند چون گوی بجائے رساند نعرہ لا الہ زنان برخیزد مراقبہ
چہل و دوم و یسبح للہ ما فی السموات و ما فی الارض یعنی یاد میکند مر خدای را چیزے کہ در آسمان ست
و چیزیکہ در زمین ست فاما اہل مراقبہ را باید کہ از غوغای آیہ مذکورہ خود را فراموش کند بمثال سنگ

وچون همچنین فراموشی حاصل کند دهنش به دهن نای رسد چون دهنش بدهن نای رسد دران چه بنید
کردر نی و نای آواز یکی ست اگرچه بسم نی و نای یک یک ست چون درین مقام رسد نعره لااله زنان
برخیزد هر اقبه چهل و سوم واما بنعمت ربک فحدث یعنی خبر کنید بدانچه خدا تعالی داده ست از
نعمت فاما اهل مراقبه را باید که از سخاوت معنی آیه مذکوره بخل خودی بردارد تا سخی گردد بخل چه خزانه
نیستی را محافظت کند از سخاوت و سخاوت که خزانه هستی بر باد دهد از زندان خطرات هوای فارغ بنشیند
پندار نفسانی برخیزد چون پندار نفسانی برخیزد بر تخت ربانی بنشیند چون بر تخت ربانی بنشیند از غیبت
بادشاهی نعره انصاف زند البخیل عدو الله ولو کان زاهدا و السخی حبیب الله ولو کان فاسقا مراقبه
چهل و چهارم ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یعنی هرکه باز دارد خود را از حرامها
ومعصیتها از هوای نفس پس بدرستیکه بهشت جای اوست فاما اهل مراقبه را باید که از باز داشت
معنی آیه مذکوره خود را از دوزخ هستی باز دارد به بهشت نیستی در رسد شهباز عالم غیب گردد چون
شهباز عالم غیب گردد در امکان طیران نماید چون در امکان طیران نماید وجود خود را معشوق خود
بیند و خود بشش عاشق گردد از حرارت عشق نعره معشوقی بر زند محمد رسول الله مراقبه چهل و پنجم
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی خدای تعالی میفرماید که در آ در بندگی ما پس در آئی در بهشت فاما اهل مراقبه
را باید که از بزم معنی آیه مذکوره خود را در آرد چون در آن بزم بصدق در آید بنده گردد بنده چه که
اختیار خود بر بندد هرکه اختیار خود را ببست آن بنده نیست در بند مراد بنده شده ست هرکه بند مراد بگسلد آن را
بنده گویند چون بند مراد بگسلد در بهشت نامرادی در آید چون در بهشت نامرادی در آید ثمر درخت طوبی
چیند چون ثمر طوبی چیند لایموت گردد چون لایموت گردد دریای معرفت موج زند لولا اله انا الحق
بیرون برد مراقبه چهل و ششم علم الانسان ما لم یعلم یعنی خدای تعالی بیاموخت آدم را
آنچه نمیدانست فاما اهل مراقبه را باید که در مدرسه استاد معنی آیه مذکوره در آید و کتاب لا اله الا الله
محمد رسول الله پیش گیرد استاد سبق فرماید که نیست هیچ کس بجز ذات واحد بعده باید که عقده محمد
رسول الله استاد حل کند چون استاد بکرم خویش جواب راست فرماید خدا و محمد را بمثال آب و برف
نماید اگر طالب علم تیز فهم باشد از فرمودن بمثل برف و آب وجود برف خود را در بحر احدیت انداز د
و در آن حین خدا و محمد را بمثال موج و دریا از مطالعه خود دریابد چون مطالعه غیبه گیرد از ذوق
مستی بزبان ظاهر کند سر یک وجود چون برف ست روح همچون آب اندک فکری نیک بکنی باز بر
جواب علم الانسان ما لم یعلم ازین معنی ست مراقبه چهل و هفتم لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

خدای تعالی میسر باید هرگز نخواهد رسید نیکوکاری را تا آنکه خرج نکنید شما بچیزے که محبت دارید
بآن چیز فاما اهل مراقبه را باید که از غنیمت معنی آیة مذکوره خود را غنی مطلق سازد و غنی مطلق که نه
خود ماند و نه خدا چون هیچ نماند احتیاج برخیزد از آنکه احتیاج در دوئی ست هرگاه که یکے گردد
احتیاج کجا ماند غنی کل گردد از هستی غنیت کل آگاهش برکل رساند هو الله الغنی و انتم الفقراء
مراقبهٔ چهل و ششم قل هو الله احد الله الصمد یعنی بگوے محمد که خدا یکی ست و پاک ست
فاما اهل مراقبه را باید که در بحر احدیت معنی آیة مذکوره وجود خود را بیندازد تا بحدیکه غرق شود
چون غرق شود هیچ نماند نه اول نه آخر نه ظاهر نه باطن نه وحدت نه کثرت چون هیچ جا نماند آن
زمان مطلق گردد چون پاک مطلق گردد انا الله الاحد الصمد گویان برخیزد مراقبهٔ چهل و هفتم
الحمد لله رب العالمین یعنی سپاس و ستائش مر خدای راست خدای آنکه پروردگار جهان ست
فاما اهل مراقبه را باید که خرمن ثنای معنی آیة مذکوره خود را در آرد ثناے حق تعالی را بشنود چون
همچنین ثنای میسر آید حروف علت از میان برخیزد و چون حروف علت از میان برخیزد
خدای تعالی از کرم خویش علم احدیت پیش وے استاد کند چون علم احدیت استاد شود از خود
جدا گردد ملک لایزالی در بساط خود بیند چون ملک لایزالی در بساط خود بیند پندار هستی احدیت خود
نتوان کرد الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین مراقبهٔ پنجاهم احد فاما اهل
مراقبه را باید که معنی احد غور کند و معنی احد آنست که جمله الیست چون جمله آن بداند پس هیچ
نماند مطلق بے تعین گردد چون مطلق بے تعین گردد و همیشه بے تعین گردد در بیان سلسلهٔ
عالیهٔ نقشبندیه اول مرید را باید که اراده بخدمت شیخ آرد و شیخ را باید که استخاره فرماید کیفیت
استخاره چنان ست که دو رکعت نماز بگزارد و بعد از نماز خفتن صد بار سبحان الله و الحمد
لله صد بار و الله اکبر صد بار کلمهٔ طیبه صد بار استغفار خوانده بعد از ان سخن نگوید و بدست
راست خواب کند فردای روز وے را ذکر گوید کشف شیخ را باید که اول مرید را توجه دهد و تلقین دین و
اسلام کند بعد از ان بگوید که مرید من شیخ شدی و او را مرید شیخ خود کند و ذکر قلبی بگوید بتصور اسم
ذات که بر قلب خود گفته باشد تا اسم بر جوار قلب خود متمکن شود و جواهر قلب آن گویا آید کشف و تحقیق
مرید را بتصور اسم ذات یا بیاد قلب مشغول کند انگاه از نگاه داشت آن فرماید و از اذکار و اشغال
که قبل ذکر قلب گفتن داشت منع فرماید تا تصور ذکر در قلب وی متمکن مستمر گردد کشف مرید را سه چیز
ضروری بود دوام راتبه و مستمر بیاد ذکر و همیشه با وضو بودن زیرا که دوام راتبه فیوض و برکات

در بیان سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه

شیخ بروی میرسد و در ستمر از ذکر تصور وی تمام میشود و در همیشه بودن وضو نور قلب آن زیادہ تر
گردد کشف سالک وقتی که ذکر قلب را بمرتبہ رساند که در حالت خوردن و گفتن و خفتن و رفتن غافل
نشود انگاه ذکر لطیفه گویند درین لطیفه آن قدر نگاهداشت وارد که ذوق و شوق باو سبحانه تعالےٰ
ویرا بمرتبہ پیدا آید که از ذوق و شوق شب و روز بے آرام بود کشف بعد از ذکر لطیفه نفس ذکر
لطیفہ روح گوید سالک را غلبۂ ذکر در لطیفۂ قلب بیشتر همیشه باشد از لطیفۂ نفس و ذکر لطیفہ نفس
غالب تر بود و ذکر لطیفه سر مخفی تر از ذکر لطیفۂ روح بعد از ذکر لطیفه سرا و را ذکر لطیفه خفی و اخفا گویند
وقتی که بر ششش لطیفه وے ذاکر گردد ذکر سلطانی گوید و آن تصور سالک سائر وجود از روز دگر
و مراقبه ذکر منتهی ست اما ذکر سلطانی ازین ششش ذکر را قدم گاه نباشد **کشف نفی و اثبات** سالک را
در طریقۂ عالیه نقشبندیه بدو قسم باید گفت قسم اول را نفی و اثبات صغیر قسم دوم را نفی و اثبات
کبیر گویند نفی و اثبات صغیر در حالت ذکر قلب گوید و آن چنان ست که نفس را در زیر ناف بند کند و لا
را از تحت کتف چپ شروع نماید تا لطیفۂ روح رساند و الا اللہ را از روح گرفته بقلب زند
و در ضمن تکرار کلمۂ معنی نفی و اثبات را تصور کند و تکرار کلمۂ طاق میکرده باشد چنانچه از سه تا
بست و یک رساند و از ان بیشتر نگزارد و اگر قوت نگاهداشت نفس بیشتر یابد مدار او را کشد و بعد
از گذشتن هر نفس محمد رسول اللہ گفته باشد و سه مرتبه بگوید هیچ چیز نمی خواهم جز اللہ
مقصود من اوست محبوب من اوست در سر و عشق سه مرتبه درود فرستد هنگامی که اراده
خواستن کند فاتحه بارواح خواجگان بخواند و نفی و اثبات کبیر بعد از ذکر سلطانی بگوید کیفیت آن
چنان ست که بعد بند کردن نفس لا را از لطیفۂ نفس تا به لطیفۂ خفا که در مغز سر ست رساند
از انجا برسر لطیفۂ روح برده الا اللہ را بر لطیفۂ قلب زند و مراعات آداب در نفی و اثبات کہ
یاد کرد گوید و آن یاد نسبت بے تصور و توهم اسم چرا که در یاد از ذکر بذکور رفتن ست پس یاد وے
جل شانه سالک را باید به نگاهداشت آن امر فرماید تا ماسواکه به خاطر اوست بالکل مرتفع شود بجز
یاد وی تعالیٰ دیگرے را در خواطر گاه قلب وی جائی نماند و خود را به تکلف بر آن میداشته باشد
تا هنگامی که بے تکلف شود در یاد گیر و شغل حضور که حاضری و ناظری بامنی بے کیف سالک را
حضور لی مع اللہ حاصل آید و این سالک را حضور ظلال حضور واجبی تعالیٰ باشد و این حضور
در نماز بیشتر آید از نماز و ظهور این از جذبه بود که سالک را بظلال اصل حضور ذوق میدارد
و درین حضور ذوق و شوق و ولوله و جوشش بیش باشد از ذکر یاد و مرتبه این حضور فوق بود از مقام

ذکر یاد وحضور را خوف بسیار بود چه در اقوال و افعال و این حضور از کمالات ولایت اولیاء ست قدس الله سرہم العزیز بعد از شغل حضور سالک را شغل فنا گوید باین عبارت کہ من در ہمہ عالم ہیچم موجود مطلق او تعالی ست جل شانہ باید کہ سالک ہستی خود را و ہستی عالم را نزد ہستی واجب الوجود عدم انکارد تا ہنگامی کہ خود را و عالم را فراموش کند ونسیان ماسوا ازینجا متحقق آید بنا برآنکہ ماسوا دانستن خود و عالم ست وقتیکہ زوال علم بر ہستی خود و ہستی عالم پیدا آید انگاہ وی را نسیان غیر سبحانہ تعالی متحقق ومقرر ست کشف بعد از شغل فنا این شغل او را تلقین کند کہ اوست اوست بلکہ ازوست ازین شغل سالک را دررے از معرفت توحید بکشاید و بروے دو مرتبہ توحید متجلی گردد و یک توحید وجودی و یک شہودی چہ از شغل اوست اوست توحید وجودی شود از شغل ہمہ ازوست صاحب توحید شہودی شود وازین ہر دو حال بقطع یک دیگر حاصل آیند مر سالک طریق را اما معتبر نزدیک بعضی نقشبندیہ توحید شہودی بود نہ توحید وجودی بخلاف طریق دیگر کہ درین عصراند توحید وجودی نزدیک شان معتبر باشد از توحید شہودی کشف بعد این شغل وی را بعدیت صرف توجہ فرمایند کہ وی را ازین توجہ فنای فنا حاصل آید بلکہ توجہ ہم نماند توجہ تا ہنگام ست کہ ازوے عین واثر باشد وقتیکہ عین و اثر باشد اینجا فنا رحقیقی حاصل آید و بعضے این فنا را فنار فنار گویند و بعضے این فنا را فنار نفس نامند واین فنا بحر تجلی ذات امر سالک تحقیق نشود کشف سالک را بعد فنای حقیقی شغل از تجلیات بگوید کہ تجلی ذاتِ تو بر تجلی صفاتِ تو بر صفاتِ ما و بر سالک در ہنگامے سہ تجلیات واجب جل شانہ ہر سہ قسم ظاہر شود اوّل تجلی افعالی از پردۂ غیب متجلی گردد و در تجلی افعال واجب افعال سالک نماید و تجلی دوّم تجلی صفاتی ست کہ یاران تجلی آن صفات سالک عدم گردد تجلی سوم ذاتی ست کہ نمایان شدن آن ذات سالک رو بہ اشتہار آرد از سالک نہ اثر ماند و نہ عین کشف سالک را بعد از ذکر سلطانی تصورے کشف گوید چنانکہ او در تصور اسم ذات در ہر لطیفہ بطریق نے کیفیت فرو ماند واین سالک را نسبت بہ واجبی جل شانہ از روے نے کیفیت حاصل آید و درین شغل باید کہ سلوک را در ضمن جذبہ بتمام نماید و فنافی الشیخ را نیز بعد از ذکر سلطانی حاصل کند زیرا کہ نے فنای شیخ بہ فنای فی اللہ رسیدن محال ست کشف وقتی کہ سالک از تجلیات وظہورات موہومات خالی گردد او را این شغل گوید کہ می بینم او را نے کیف و نے جہت وازین شغل سالک صاحب مشاہدہ گردد و وی تعالی جل شانہ را در ہر ذرہ از ذرات مشخصات مشاہدہ کند چنانچہ مولانا جلال الدین رومی رحمۃ

نیز اشارہ باین کردہ اند **فرد** ہر کرا از سینہ گرد فتح باب + او ز ہر ذرہ بہ بیند آفتاب +
و بعد منقطع شدن این مشاہدہ وصل عریان ست کہ کنایت ولایت اولیا ہمین جا ست **کشف** بعد
وصل عریان نایافت صرف توجہ بسوے سر فرماید و انچہ در شہود او آید حق سبحانہ و تعالی را ورای
آن داند و ذات صفات او را از ادراک و فہم و حس خارج یابد مؤید این حال این بیت ست **فرد**
انچہ تو بینی ہمہ ہیچ ست ہیچ + بندۂ آنم کہ نمی بینمش + مورد این حال را نایافت صرفی بلے
شائبہ ملاحظہ یافت حاصل ست نادر نایافت خود از روے نفس الامر نباشد اگرچہ از روی کمالات
وی را حاصل بود این مرتبہ نایافت از ولایت فرشتگان ست از روی صورت بود نہ از امر حقیقت
کشف ظہور ولایت کبریٰ بعد ولایت علیا ست چراکہ نایافت صاحب صاحب یافت میگردد پس
نایافت فزون تر بود از یافت و نسبت نایافت در مرتبہ مجہول الکیف باشد و نسبت یافت در مرتبہ
معدوم الکیف از اینجا ست کہ ولایت کبری ذات در پردۂ صفت ہو الظاہر ملحوظ ست و حضور
علم حضور و حضور حضور دران ملاحظہ واقف بخلاف ولایت علیا کہ ذات ملحوظ در پردہ ہو الباطن
ست و نایافت یافت خورسند ست بلکہ صاحب مقام نفس نایافت یافت واجبی را محال لائکن
میدارند این از کمال تنزیہ و تقدس ولایت علیا ست **کشف** بعد از ولایت کبری سرور کمالات
نبوی ست و در کمالات نبوت عدم یافت و نایافت بود زیراکہ صاحب کمالات نبوت را معیت
واقربیت بذات وی تعالی جل شانہ حاصل آمدہ است کہ دران معیت نہ یافت ست نہ نایافت
بنابر اتحاد بیچون بہ بیچون از ان کہ حقیقت انسان بیچون ست وقتی کہ بہ بیچون پیوست پس
نسبت معیت حاصل گردد و از ینجا او را عدم یافت و نایافت ہر دو حاصل شود و مرتبہ حق الیقین
در متوطن بتمام انجامید این ست نہایت سلوک بدانکہ در سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ بنای کار بر سہ
طریق قرار یافتہ **اوّل** طریق توجہ و مراقبہ معنی بیچون و بیچگونی بے شبہ و بے نمون کہ آن را
اسم مبارک اللہ مفہوم میشود بے توسط عبارت عربی و فارسی و غیرہما ملاحظہ نمایند و بجمیع
مدارک و قوائد آن متوجہ شوند تا بے تکلف دوام آگہی دست دہد و بفنا رفنا کشد **دوّم** طریق رابطہ
است و آن توجہ بصورت شیخ ست کہ **فانی فی اللہ و باقی باللہ** چنانچہ غیبت و بیخودی سے
روی نماید و صورت آن برزخ کہ جہت تشکل اوست از نظر ساقط شود و در بحر شہود ذات و حق
سبحانہ جل شانہ جانب علو ست بیفگند **سوم** طریق ذکر لا الہ الا اللہ ست بطریق خفیہ کہ
جامع معنی نفی و اثبات ست طریق اول اعلی است لیکن حصول آن پیش از تصرف جذبہ در وجود سالک

تحذرے وارد و دوم کہ طریق رابطہ است اقرب طریق و منشا ظہور عجائب و غرائب ست و سوم
طریق احکم و اساس کار روی محکم ست اصل در سلسلۂ نقشبندیہ این ذکر ست کہ الصاق کند
زبان را بکنگ و حبس بکند و شروع بکند از کلمۂ لا در حالتی کہ ابتدا کنندہ است از ناف و
کشندہ است آن را بجانب دماغ بعد ازان میل دہد بکلمہ الہ بجانب کتف یمین و یا لا الہ بجانب
یسار پس بضرب قوی بر فضاے دل زند بحیثیتی کہ اثار ضرب بر جسد ظاہر شود و صورت این
ذکر چنین پیدا شود کہ در حظوظ محسوس نمائی و این صورت کہ کلمۂ لا ست پس این صورت ذکری
خود را نیست و نفی کند و حق را ثابت کند و بہ لسان قلب بگوید الٰہی انت مقصودی
رضاک مطلوبی و می باید کہ بر ظاہر سالک ہیچ حرکتی و رین نفی و اثبات محسوس نشود
و در ہر حبس او تار اذکار نماید در نوبتی کہ تصریح نفس خواہد کند محمد رسول اللہ بزبان
قلب بگوید و اثر این ذکر این ست کہ منتفی گردد بہ نفی و مثبت گردد بہ اثبات چون عدد اگر
متجاوز از بست و یک شود و اثر آن بر و مترتب نشود و بیخودی و محویت روی ننماید پس
از سر گیرد کہ در شرطے خطا گردد و البتہ این ذکر حالت اثر خود ست ٭

فصل نوزدہم در ذکر جانوران۔ در بیان شکر خورہ وغیرہ شکر خورہ حضرت بندگی سید
محمود قدس اللہ سرہ جنگل پلاس خواجہ بودند کہ پدر ایشان را برائے تعلیم علم زدہ بودند
حضرت ایشان طاقت تاب آوردن نتوانستند از مادر و پدر جدا شدند خود را در بادیہ انداختند
ایشان را ہیچ علمی و فکرے و ذکرے و معرفتی حاصل نبود و مغموم شدہ در زیر درختی رفتہ نشستند
بعد از سوم روز شکر خورہ بران درخت نشست و توئی توئی توئی آغاز کرد سید را آواز
جانور بسیار خوش آمد بہمان نوع توئی توئی آغاز کردند بعد از یک سال مکاشفہ شد و جلسہ
معین نیست و دم را نگاہدارد چندان توئی توئی بسرعت کند کہ بیطاقت شود چون طاقت نماند
باز از سر گیرد ذکر جغد مولانا روم از حضرت شمس تبریز نقل کردند کہ جانورے بر کنگرۂ
عرش نشستہ سرنگون کردہ ذکر میکرد باید کہ جلسۂ معہود نگاہدارد حققم حققم حقیقی گویان سہ ضرب
جانب راست بتصور یا رحمٰن یا رحیم یا رفیع و لقیقم لقیقم لقیقی گویان سہ ضرب جانب
چپ بتصور یا بدیع یا باعث یا بدوح و حققم حققم حقیقی گویان سہ ضرب جانب
پیش کند بتصور یا قدوس یا سبوح یا سبحان چون اکثر باین ذکر مشغول شود ظاہر
زبان آن الفاظ گوید و باطن باین اسمار حق تعالیٰ را متصور باشد فائدہ این ذکرے نہایت ست

فصل نوزدہم در ذکر جانوران

از عمل ظاهر خواهد شد ضربها از مرشد معلوم خواهد شد **سند ذکر جنید** نوع دیگر در یابد جلسه
مذکور نگاهدارد اول بنه ضرب بطرف راست برین سند بکند ضرب اول حقهم گویان بر سر زانوی
راست وضرب دوم حقهم گویان بطرف پهلوی چپ خم خورده بدهد باز سر را بزانوی راست
برده حقیقی گویان بجانب پهلوی چپ خم خورده ضرب سوم بدهد بتصور یا رحمن یا رحیم
یا رفیع وهمچنین لقهم لقهم یقیقی گویان بتصور یا بدیع یا باعث یا بدوح
بطرف چپ کند همچنان حقهم گفته اول میان دو زانو حقهم گفته در خود بجانب خم خورده ضرب
دوم کند باز سر را میان دوزانو برده حقیقی گویان بجمله بر آمده ضرب سومی در خود بجانب
پشت خم خورده بدهد بتصور یا قدوس یا سبوح یا سبحان باز از سر آغاز کند

در بیان ذکر عنقا باید که دو زانو بنشیند و هر دو دست بر هر دو زانو نهد یا گویان بر پستان
چپ ضرب کند بعده متصل از تحت ناف هو گویان دم را بالا کشد همچنان ضربے باکشش بر پستان
راست وصدر نگاه دارد که پیاپے درین ذکر مشغول باشد تا آشیانهٔ عنقا بے نشان در هر نشان
یابد **ذکر یا هو و ذکر هو هو** چنان زیادتی کند که شعور مرتفع گردد **و ذکر هو ہی** چون مرتبهٔ غیب را
مشاهده کند باین ذکر مشغول بماند و ذکر فانی باقی وجود ممکن را به بیند و بقاء واجب الوجود باقی داند
باید که درین ذکر مشغول بماند **ذکر هو الاول هو الاخر** نیز گوید ذکر هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن باید که جلسهٔ مذکور نگاهدارد هو الاول گویان بر پهلوے راست هو الآخر
بر پهلوے چپ هو الظاهر در میان دو زانو هو الباطن در خود ضرب کند +

فصل بستم در انواری که در حال مراقبه و ذکر حاصل شود چون ذکر قلبی حاصل گردد
انوار ظاهر شدن گیرد گاه در خود و گاه در خارج از خود اما در خود در دل یا در سر یا در دست
راست یا در دست چپ و این تمام محمود ست و گاه در تمام بدن و این نادرست آما در خارج
از خود گاه از یمین و گاه از جانب سر و گاه از جانب پیش و این محمود ست والحاصل سالک را
درین مرتبه ماندن و عاشق انوار گشتن چیزے نیست و آن را که در طی این منهج هیچ نوری پید
نیاید سلوک او اسلم ست وامید وصول او اقرب اگر از کتف راست نور سفید ظاهر شود
آن نور کراما کاتبین ست که ایشان اعمال حسنه مینویسند و اگر از طرف چپ ظاهر شود و سنے اتصال
کتف آن نور مرشد ست آن رفیق راه ست که الرفیق ثم الطریق ثابت ست و اگر نورے از
پیش ظاهر شود یعنی از جانب قبله آن نور محمد ست صلی الله علیه وسلم که هادی طریق مستقیم او ست

فصل بستم در انوار عملی که در حال مراقبه و ذکر حاصل شود

واگر از کتف چپ پیدا شود آن نور ملائکہ کاتب سیئہ ست اگر نوری بلے اتصال کتف چپ
ظاہر شود آن نور ابلیس ست و نیز اگر از چپ بینی کہ پیرے معمر و عصا و تسبیح بدست گرفتہ شدہ
آمد بدانکہ آن ابلیس ست و اگر نورے از بالا یا پس ظاہر شود بعد رفتن او حضور در خاطر
ماند و اشتیاق در طلب غالب بود آن نور از حضرت صمدیت ست اللھم ارزقنا وایاکم
واگر نوری از بالای سینہ و ناف ظاہر شود و رنگ آتش و دود دارد آن خناس ست
واگر دگر نورے از دل ظاہر شود اگر سفید باشد کہ بزردی زند پس آن نور دل ست واگر
سفید خالص باشد پس آن نور روح الاعظم ست کہ در دل طالب تجلی کردہ ہیأت
خود نمودہ و نورے کہ بصورت آفتاب باشد آن نور روح ست واگر بصورت قمر باشد آن
نور دل العظمۃ للہ سالک دائم باید کہ خاطر نگاہ دارد و نگزارد کہ خاطر او بجاے رود ہرجا کہ رود
حالش می آرد چنانکہ پیش بجائی نرود مگر بامردی رود تا در اندرون وی نورے پیدا آید بمقدار
ستارہ و آن ستارہ بمرور ایام بمقدار ماہ شود و آن ماہ بمرور روزگار و مجاہدہ و اذکار بسیار
ہمچون آفتاب گردد تا او را بیش حاجت لفکر و اندیشہ نباشد و ہمہ چیز او را معائنہ گردد اما طالب
صادق ہیچ یکی ازین انوار سر فرود نیارد و انشراح نگیرد ۞

فصل بست و نہم در علامت آوازہا۔ علامت آواز شیطانی و رحمانی نیز باید دانست اگر
آواز از طرف پیش آید بداند کہ رحمانی ست و از طرف پس آید بداند کہ شیطانی ست واگر
آواز از جانب راست آید بداند کہ رحمانی ست و اگر آواز از جانب چپ بیاید بداند کہ شیطانی
ست اگر آواز از جانب آسمان بیاید بداند کہ رحمانی ست واگر آواز از جانب زمین بیاید بداند کہ
شیطانی ست واگر آواز از جانب شکم آید بہ خدا و پیران التجا نماید اگر رحمانی بود باز بیاید
واگر شیطانی بود دفع شود واللہ یقول الحق وھو یھدی الی سبیل الرشاد ۞

تمت

فصل بست و نہم در علامت آوازہا

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ درین زمان فرخی توامان کتاب فیض انتساب تزکیۃ القلوب المنسوب نظام القلوب از تصنیف مالک ممالک
طریقت واقف اسرار حقیقت حضرتنا و مولانا نظام الملۃ والدین اورنگ آبادی چشتی قدس سرہ بخط خوب و بکاغذ مرغوب
بتصحیح تام و تنقیح مالا کلام از اہتمام جناب مولوی محمد عبد الاحد صاحب سلمہ اللہ تعالی حسن انطباع یافتہ مطلوب خواطر عاشقین و مرغوب
طبائع کاملین گردیدہ ۞